مبنی الاخلاق ۲۷۷۴

۲۳۸۴۵

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس وستایش افضل اساس خالقی را سزاست که از یک حرف کن تمام کائنات علوی وسفلی موجود ساخت وقامت بکرامت انسان را به تشریف وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ بیاراست وصلواة زاکیات وتحیات بلانهایات نثار روضهٔ منوره ومرقد معطر سرور مخلوقات وافضل موجودات سیاح بادیهٔ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ راز دار درگاه وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مسند کلام وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ مبلغ پیام إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ شهسوار میدان قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ رسول الثقلین نبی حرمین جد پاک سبطین حبیب الٰه یعنی محمد رسول الله علیه من الصلوة اتمها ومن التحیات اکملها وبر آل واصحاب وداد ومحبان عترت امجاد الی یوم التناد باد اما بعد این رساله‌ایست موسوم بتبیین الاخلاق مبنی بر حقیقت انسان واخلاق او باید دانست که انسان اشرف

حیوانات است وزبدهٔ مخلوقات مبنی بر ترکیب جمیل عجیب ومشتمل بر صورت خاص که عربی خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ صُورَتِهِ موید افضلیت اوست وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ گواه اشرفیت واحسنیت او بزیادتی عقل وکیاست وفهم وفراست بر دیگر حیوانات مرجح ساخت وبقوت ناطقه ممیز گردانید و شکل او را بر مثال مصر آفرید ونفس ناطقه والی آن بلده وتابع کرد وعقل بوزارتش مقرر شد وقوی جنود ونفس ناطقه را محل دماغ نمود زیرا که دماغ اشرف مواضع است ورافع بدن وقابل نشستن ملک باشد الا چنین بکافی ووزیر عقل هیچ امر پیش نگیرد الا بمصلحت پادشاه وباقی بدن مانند مملکت است وبعضی حکما گفته‌اند که نفوس درین عالم جسمانی ومبتلا شدن او بآفات ابدانی چون شخصی است در شهر غریب مبتلا بمحبت زنی رعنا وفاجره سیئة الخلق ردیة الطبع که در اکثر اوقات ازان مرد ماکولات نفیس وملبوسات فاخره ومساکن مزخرف طلب کند وآن شخص از غایت محبت او مخالفت نتواند کرد وهمگی همت خود را مصروف دارد بتحصیل اغراض ومقاصد او واز اصلاح شاه خود وبلدهٔ خود واقارب وعشایر وحشم ومولد خود ونعمتهائیکه او را پیش ازان بود جمله فراموش کرده که اصلا در خاطر نمانده

ونس محض گشته و آن شخص را هیچ راحت نیست الا مفارقت از آن لیکن اگر این سخن از
کسی بشنود زهره اش منشق گردد از ترس مفارقت آن زن فاجره و نفوس
جوهر روحانیست محتاج بمأکول و مشروب و ملبوس نیست و ازینجمله احتیاج بدنست
هرچه انسان بدان احتیاج دارند جمله از برای بدنست یا از برای جلب
منفعت و دفع مضرت نفس مادام که با بدن الحاق دارد هموم او بسیار است
و احمال شاقه و کارهای عجیبه بر خود روا دارد بجهة تحصیل مصالح بدن لا اذا احتیج
للنفس بالبدن الا لتفارقه ایاه **فی الاخلاق** اخلاق دو قسم است
حسنه و سیئه پس اگر از نفس جمله حسنات صادر شود عقلا و شرعا آنرا اخلاق
حسن خوانند و اگر سیئات قبیحه صدور یابد آنرا اخلاق سیئه گویند و اجر اخلاق
حسن در دنیا و عقبی است روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ان اثقل
شیء یوضع فی المیزان المؤمن من خلق الحسن و ایضا قال صلی الله
علیه و آله سوء الخلق ذنب لا یغفر پس هر که جمله اخلاق حسن را یا بیشتر
آنرا جمع کند ملکی مطاع باشد میان مردم که خلایق بدو اقتدا کنند و از و انتفاع
گیرند و آن خاصیت انبیاست علیهم السلام و هر که جمله اخلاق بد یا بیشتر آنرا

جامع

جامع بود او مرید شیطان باشد او را از میان مردم اخراج باید کرد تا خلق
بد از و نیاموزند **اخلاق الحسن و منها العفت** عفت و دلعت امساک بود از
شهوت بطن و فرج بر وفق شرع شریف چنانچه باریتعالی در تنزیل فرموده
والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم **نقل** است
که محمد بن سیرین جوانی بود بحسن و صورت مشهور و بزیبا قامتی معروف بزازی
کردی و قوت هر روزه را از فروختن پارچه حاصل نمودی اتفاقا زنی
عورات ملوک زمان عاشق و شیفته او گشت بتقریب خریدن جامه او را طلبید
و خانه را خلوت کرد و طلبکار مواصلت او گردید عفت جبلی محمد بن سیرین را
ازین فعل مانع آمد و هیچ چه مفر نداشت در کار خود متحیر بماند ناگاه تدبیری
که مطابق تقدیر بود بخاطرش القا شد گفت مرا چندان مهلت دهید که رفع
تقاضا نمایم بعد از آن هرچه فرمایید بجان منت دارم آن زن بکنیزکان گفت
تا او را در بیت الخلا بردند چون جوان در آنجا رفت بدن خود را تمام بنجاست
آلوده بیرون آمد زن چون او را بدان حال دید از وی نفرت گرید که دیوانه
است او را مجنون تصور کرده از خانه بدر کرد و دست از و باز داشت و

آن جوان فرزانه بدین صورت خود را از آن مهلکه نجات داد و باریتعالی بجزای
حسن جبلّیت او را علم و ورع و زهد و تاویل رویا کرامت فرمود و دیگر
قصهٔ حضرت یوسف صدیق الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از همین قبیل است
و فیها السخا یعنی سخا موافقت نفس است در بخشیدن مالی که خود بدان محتاج
باشد و آن از اصول سعادت است قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه
وَآلِهِ مَا خَلَقَ اللهُ عَلَی السَّخَاءِ وَحُسْنُ الْخُلْقِ و روایت
کنند که قبیلهٔ از کفار را گرفته نزد سید عالم صلی الله علیه وآله آوردند حکم به
بقتل ایشان صادر شد مگر یک کس را منع فرمود علی مرتضی علیه السلام
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله گناهی که موجب قتل اینها باشد همه در آن
شریک اند و گذشتن ازین یک شخص آیا چه حکمت خواهد بود فرمود که همین
زمان جبرئیل علیه السلام بر من آمد و گفت بکش همه این گروه را و ببخش
برین یک کس که صاحب سخا و بذل است و روایت است که حق تعالی وحی
فرستاد بموسی که سامری را با همه افعال شنیعه مکش که سخی است حکایت
آورده اند که عبدالرحمن بن ابی عمار بر کنیزکی عاشق گشت و میان مردم مشهور

شد

٦ شد هر چند آشنا و بیگانه نصایح مینمودند فایده بر آن مترتب نمیشد این خبر بعبدالله
بن جعفر طیار رضی الله عنهم رسید آن کنیزک را بچهل هزار درهم بخرید و در آن
زمان عازم حج بود چون مراجعت بخانه نمود مردم بزیارت وی آمدند گفت
چه خبر است که مردم بدیدن من آیند و عبدالرحمن را نمی‌بینیم این خبر بعبدالرحمن
رسید بزیارت آمد عبدالله او را اکرام کرد خواست که رخصت شود عبدالله فرمود
که حالا چگونه است حال تو با آن کنیزک گفت عشق او آمیخته است با گوشت و خون
و عروق من عبدالله فرمود اگر ببینی او را می‌شناسی عبدالرحمن گفت هر جا ببینم
بشناسم و از من پوشیده نماند عبدالله فرمود تا آن کنیزک را بیرون آوردند
و گفت این را محض برای تو خریده ام او را بگیر بر تو مبارک باد چون عبدالرحمن
خواست که او را ببرد عبدالله فرمود که صد درهم دیگر بردار که از قوت چند روزه
فراغت باشد و بعیش مشغول باشی عبدالرحمن از شادی بگریست و گفت ای
اهل بیت حق تعالی شما را مخصوص گردانیده است بشرفی که هیچ کس از بنی آدم را
آن شرف نیست و دیگر سخاوت حاتم طائی که از کثرت اشتهار احتیاج بترقیم
ندارد و دیگر معن بن زائده که اکثر ارباب خبر از بذل او اخبار کرده اند یکی

از انجمله انیست در وقتیکه معن حاکم عز انین بود شاعری بپیش او امد هرچند خواست
که بپیش او رود مجال نیافت روزی معن در بوستانی بود که جوی روان از
درون ان بوستان میگذشت شاعری بر چوب پارهٔ شعری نوشته در اب
انداخت معن که برکنار ان اب نشسته بود چوب را بدید بگرفت و بخواند و ان
شاعر را طلب کرد او را گرفته بردند معن ده بدره زر بدو داد و ان چوب پاره
در زیر بساط خود نهاد روز دویم که ان چوب را بدید باز ان مرد شاعر را
بخواند و صد هزار درهم دیگر انعام کرد انمرد زر بگرفت و از دولت
خود بگریخت از خوف انکه مبادا او را پس گیرد روز سیوم که چوب باز بنظرش
امد مرد را طلب کرد هرچند جستند نیافتند معن گفت بر من واجب بود که این
مرد را مال دادمی تا وقتیکه مرا هیچ نماندی و گویند که کعب بن قدامه از اسخیای
عرب بود اتفاقا در سفری از اسفار ابی نایاب شد و کار بهلاکت رسید
و با او چندان اب بود که یک را کفایت کند برفیق داد که از ان مهلکه نجات
یافت و خود از تشنگی هلاک شد **ومنها القناعت** معنی قناعت راضی بودن و
گذرانیدن باندک چیزی قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم القناعة

کنز

8

کنز لا یفنی و برین مواظبت نتواند کرد مگر دوست خدا و گفت داود طائی رحمة الله
علیه وَرِثْتُ عَنْ اَبِی عِشْرِیْنَ دِیْنَارًا وَاَنْفَقْتُهَا عِشْرِیْنَ سَنَةً
ومنها الشجاعت معنی شجاعت اقدام نمودن بجهة دفع مکاره و بحسب اقتضای
عقل و ان درجهٔ توسط هست میان جبن و تهور و ایمرتبه را حق تعالی
کرامت کرده بامیر المومنین و امام المسلمین اسد الله الغالب علی ابن
ابیطالب علیه السلام گویند عمر بن عبد ود در حرب خندق از طرف کفار
بیرون امد و مبارز خواست چون از مشاهیر ابطال رجال عرب بود
هیچ یکی بمقابله اش نیامد امیر المومنین باجازت رسول رب العالمین
علیه الصلوة من المصلین بمیدان امد و بیک ضرب ذو الفقار از فرق
تا کمر دو پاره کرد و حضرت خیر البشر صلی الله علیه و اله الی یوم المحشر در
حق ساقی کوثر تیغ حیدر صفدر علیه السلام فرمود که مُبَارَزَةُ عَلِیٍّ
یَوْمَ الْخَنْدَقِ خَیْرٌ مِنْ اَعْمَالِ اُمَّتِی اِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ
ومنها الصبر معنی صبر منع کردن نفس از جزع در هنگام رسیدن مکاره
نقلست که عروه بن زبیر را در پای مرض پیدا شد و اطبا گفتند این پا را

ضربة علی یوم الخندق افضل
من عبادة الثقلین

باید برید وگرنه در تمام بدن سرایت کند از امی برید ند و او تسبیح و تهلیل میکفت
و از وی هیچ ناله و جزع نشنیدند و هم در ان حال اورا پسری از بام افتاد
و بمرد و معارف و اکابر بیامدند و تعزیت میکردند و او میکفت و
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ تَسْلِیْمًا لِحُکْمِهِ وَرَاضِیًا بِقَضَائِهِ
اِنْ ذَهَبَ عُضْوِیْ بَقِیَ الْاَعْضَاءُ وَاِنْ مَاتَ وَلَدِیْ
بَقِیَ الْاَوْلَادُ ومن الحلم معنی حلم امساک قوت غضبست از مبادرت ان
سرور عالم و بهترین اولاد ادم صلی الله علیه و اله وسلم فرمود وقتیکه جمع شوند
خلایق روز قیامت ندا کنند کجا اند اهل فضل پس قومی کرد آیند پس انطلاق
میکنند ایشانرا بسوی بهشت پس ملاقی میشوند با ایشان فرشتها
و می پرسند که شما چه کسانید میکویند که ما صاحب فضل ایم پس میکویند
چه چیز است فضل شما پس میکویند وقتیکه ظلم کردند بر ما صبر کردیم و چون
کستاخی نمودند سوی ما بخشیدیم ما و اکر باری کذاشتند بر ما برداشتیم
ما پس میکویند فرشتکان که داخل شوید در بهشت که بهتر است اجر
عمل کنندکان و کویند عیسی علیه السلام روزی بجمعی از یهود بکذشت یهودان اورا

وهم سخن کردند

بد گفتند

بد کفتند و او ایشانرا به نیکی بستود و مردم کفتند یا روح الله ایشان ترا بد کفتند و
تو به نیکی یاد میکنی فرمود همان برمی اید هر چیزی که نزدیک وست چنانچه کفته اند
از کوزه همان برون تراود که در وست حکایت امام همام زین العابدین علیه السلام
روزی در مسجد رفت مردی اورا دشنام داد جمعی که در خدمت امام بودند
قصد او کردند حضرت امام ایشانرا منع فرمود و با مرد خطاب کرد که بدیهای من
بیش از انست که تو میدانی پس اکر حاجتی بمن داری بر تو ظاهر کردانم و قمیص
از بدن مبارک کشیده باو داد و هزار درهم دیکر انعام فرمود انمرد کفت
هٰذَا الشَّابُّ وَلَدُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ و کویند
مردی شعبی را دشنام داد و شعبی کفت اِنْ کُنْتَ صَادِقًا فَاغْفِرِ
اللّٰهُ لِیْ وَاِنْ کُنْتَ کَاذِبًا غَفَرَ اللّٰهُ لَکَ اورده اند مردی اقلیدس
حکیم را دشنام داد و کفت از پا ننشینم تا سرت بر ندارم اقلیدس کفت من
نیز ننشینم تا این آتش غضب را در دل تو فرو ننشانم ومنها الکرم معنی کرم احسان
کردن است با انکه بدی کرده باشد و این کار نمی اید الا از اولیاء الله نقلست
که امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام هر روز در واقعه صفین میان هر دو صف

بایستادی و فرمودی یا معاویه تا کی مردم را بکشتن دهی بیا تا من و تو مبارزت
نمائیم هرکه غالب شد حکم حکم اوست روزی عمرو عاص گفت ای معاویه راست نیست
که حضرت امیر علیه السلام میفرماید معاویه گفت تو برو و حرب کن عمرو عاص بعد از
مبالغه بسیار بمبارزت امام حق شناس آمد و حمله کرد صاحب ذوالفقار حمله او را
رد کرده خواست که عمرو عاص را از ذوالفقار بگذراند عمرو عاص خود را از
اسپ انداخته عورت خود را کشف کرد آن صاحب جود و کرم ابن عم نبی مکرم
علیهم السلام والصلوة المعظم دست مبارک خود را بر چشمها گذاشته مراجعت
فرمود **بیت** بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسا
ومنها العفو و معنی عفو بخشیدن شخصی که مستحق عقوبت باشد حق سبحانه در کلام
ثنای بخشندگان کرده است چنانچه وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ
النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ گویند دزدی در خانه عمار یاسر رضی
الله عنه رفت و چیزی بدزدید گفتند بگو تا بکشندش که او از دشمنان است عمار
رضی الله عنه گفت بروی بپوشانم و از عفو کنم باریتعالی روز قیامت
بر من بپوشاند و از من عفو کند و آورده اند که امام همام خلف سید الانام

امام

امام حسین علیه السلام روزی بر سر سفره نشسته بودند غلامی کاسه آش آورد
دستش بلرزید و تمام آش گرم بر سر و روی حضرت امام علیه السلام افتاد
حضرت بنظر غضب بطرف او دید غلام گفت وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ امام فرمود
خشم خود را از تو فرو خوردم غلام گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ امام
فرمود که از تو عفو کردم باز غلام گفت وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حضرت
امام فرمود که ترا از مال خود آزاد کردم و مؤنت ترا بر ذمه خود لازم داشتم
تا در حیات باشی ای عزیز مردان راه چنین اعمال کرده اند تا شایسته امامت
گشته اند **ومنها الستر** و معنی ستر استر پوشیدن و اخفا کردن عیب مردم را
که خود بر آن مطلع شده باشد و این از کمال فتوت و تمام مروت است قال
النبی صلی الله علیه و آله مَنْ يَطَّلِعُ عَلَى عَيْبٍ مِنْ أَخِيهِ فَسَتَرَهَا عَلَيْهِ
دَخَلَ بِهَا الْجَنَّةَ و گویند که یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
در وقت وفات فرزندان را وصیت فرمود که بر سیرت من باشند گفتند
آن چگونه است فرمود که اگر کسی عمل نیک به بینید هر آینه ظاهر سازید آنرا و اگر
از کسی عمل قبیح بر شما ظاهر گردد بپوشید آنرا و اخفا نمائید و عفو کنید از مردم

در حالت غضب **ومنها الذکا** و معنی ذکا دریافتن امری از قیاس که بر ان
مطلع نباشد **حکایت** یکی از ملوک بر دشمنی غالب شد و او را گرفته محبوس
ساخت و آن دشمن را برادری بود خواست که او را نیز بحیله بدست آرد آن
محبوس را گفت به برادر خود بنویس که ملک مرا اعزاز و اکرام بسیار کرده است
تو نیز بیا که ملک از انچه از ما رفته بود تجاوز نموده امرد مطابق فرموده ملک
بنوشت و در آخر کتابت ترقیم کرد ان شاء الله تعالی و بر سر نون آن تشدید
گذاشت چون رقعه برادرش رسید مطالعه نموده بر سر نون تشدید دیده از
ذکا دریافت که خالی از سری نخواهد بود درین اندیشه میکرد تا او را ظاهر گشت
که از تشدید نون عرض تشدید ملک بود که اِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِكَ
لِیَقْتُلُوكَ **ومنها الصدق** و معنی صدق موافق بودن زبانست انچه
در دل باشد و در باب امر بصدق قرآن مجید و احادیث رسول حمید
صلی الله علیه و آله ناطق است گویند سید الطائفه ابو القاسم جنید رحمة الله
علیه بر در صومعهٔ خود استاده بود مردی بیامد ترسیده و هراسیده و گفت
اَمَانٌ بِاللهِ وَبِكَ یا شیخ جنید گفت در صومعه من برو مرد در صومعه

در آمد پس از وی مردی آمد شمشیر کشیده از شیخ پرسید که شخصی باینجا آمد
کجا رفت شیخ گفت در صومعه رفت مرد در خشم شد گفت میخواهی که مرا
بصومعه مشغول گردانی تا او از من خلاص شود این بگفت و برفت
و مرد گفت یا شیخ چگونه دلالت کردی ان ظالم را که بصومعه در آمدی مرا
هلاک کردی شیخ گفت از ان ظالم خلاصی نیافتی الا ببرکت راستی **ومنها الوفا**
معنی وفا ثابت بودن بامری که التزام کرده باشد قال الله تعالی وَأَوْفُوا
بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا **حکایت** عبد الله بن
مبارک رحمة الله علیه گفت در حربی از حروب کافری از من درخواست
مبارزت کرد بیرون رفتم که با وی مقاتله نمایم وقت نماز در آمد کافر را
گفتم چندان صبر کن که از نماز فارغ شوم او قبول کرد چون از نماز فارغ شدم
کافر گفت تو نیز صبر نما تا من نماز خود بگذارم قبول نمودم او در ایستاده
و بسوی آفتاب سجود میکرد چون سر بسجده نهاد قصد کردم که شمشیر برزنم ندا
شنیدم که اَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا دست
خود را کشیده باز گشتم کافر گفت چه اراده داشتی خواستم که ترا بشمشیر
بکشم گفت چرا نکشتی گفتم برای انکه مرا فرمودند که بعهد وفا کن کافر گفت

انکس که ترا بوفای عهد امر کرد مرا فرمود که مسلمان شو در حال مسلمان شد
و بلکه اسلام بپیوست ومنها الرحمة ومعنی رحمت رقت دل است از دیدن
غیر را مکاره قال رسول الله صلی الله علیه و آله لَا یَرْحَمُ اللهُ مَنْ لَا
یَرْحَمُ النَّاسَ روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله کودکی را دید با
قرابه پر آب و میگریست از و پرسید که چرا گریه میکنی کودک گفت این قرابه
گرانست نمیتوانم برداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قرابه را بگرفت تا بخانه
در رفت پدرش که مردی یهودی بود گفت قرابه را چه گونه کردی کودک
گفت گران بود برداشتن نمیتوانستم مردی انرا برداشته با من آورده است
یهودی بیرون آمد پیغمبر را صلی الله علیه و آله دید گفت مَا هٰذِهِ
الشَّفَقَةُ اِلَّا مِنَ الْاَنْبِیَاءِ فَقَالَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَ اَنَّکَ لَرَسُوْلُ اللهِ منها حسن اللسان ومعنی حسن لسان
گفتن سخن راست به بهترین عبارت حکایت حجاج مردی را طلبید و گفت
تو میگوئی حسین بن علی علیه السلام را که از ذریت پیغمبر است صلی الله
علیه و آله اگر برین قول دلیلی محکم بیاری بسلامت باز کردی و الا ترا

هلاک سازم آن مرد گفت اگر دلیلی از قرآن بیارم مرا میکشی گفت نه آن مرد
گفت که وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَیْمَانَ الی آخر الآیه و
زَکَرِیَّا وَیَحْیٰی وَعِیسٰی وَاِلْیَاسَ حق تعالی عیسی را از ذریت
ابراهیم خواند علی نبینا و علیه السلام و گو من حسین را از ذریت محمد
صلی الله علیه و آله گفته ام کافر نمی شوم پس حجاج آن مرد را بگذاشت
و اظهار محبت کرد منها اعظم الهمة ومعنی همت اعظم راضی نشود
بامور حقیر بلکه طلب کار ما فوق آن باشد حکایت عماره حمزه روز
مظالم در مجلس منصور نشسته بود مردی برخاسته بدوید گفت یا امیر المومنین
من مظلومم گفت که بر تو ظلم کرده است گفت عماره بن حمزه ضیعت مرا گرفته
بغصب منصور بعماره فرمود که با او در مقام دعوی بنشیند عماره گفت یا امیر
المومنین اگر این ضیعت از آن اوست برکت بکند حقتعالی برای او در آن
و اگر از آن منست بدو بخشیدم و مکانی که امیر المومنین مرا بدان معزز و مکرم
کرده است بضیعت نفروشم حاضران از علو همت او متعجب گشتند منها
حسن العهد ومعنی حسن العهد ثابت بودن بر اقرار خویش مثل محافظت

کردن بر احوال اقارب و آشنا و رعایت مصالح ایشان قال النبی صلی الله
علیه و آله حُسْنُ الْعَهْدِ مِنَ الْاِیْمَانِ حکایت مهدی خلیفه خون
مردی از اهل کوفه مباح کرد زیرا که دولت او فساد میکرد و گفت هر که
دلالت کند بروی او را صد هزار درهم بدهیم و آن مرد با معن بن زایده
معرفت داشت و مدتی از خوف مهدی در جای متواری بود روزی بیرون
آمد خایف در بعضی از کوچها میرفت شخصی از اهل کوفه او را بشناخت د
دروی اویخت و گریبانش گرفت و گفت این دشمن امیر المومنین است
داو میکند و آن مرد مرگ خود را معاینه میدید در حال او از سم اسبی شنید
نگاه کرد معن بن زاید میگذشت گفت یا ابو الولید مرا در جوار خود گیر که حق
سبحانه ترا در جوار خود گیرد معن بایستاد آن مرد را که با او آویخته گفت
چه میخواهی تو ازین گفت این دشمن امیر المومنین است و او فرموده هر که
دلالت کند مرا با وی صد هزار درهم با وعطا کنم معن غلامی را گفت که تو فرود آی
و این مرد را سوار کن مرد کوفی فریاد برآورد که دزد امیر المومنین را از من
میستانند معن گفت تو برو و بگو او نزد معن است مرد به در سرای مهدی

رفت و حال او را عرض کرد مهدی فرمود تا آن مرد را نگاه داشتند و بطلب
معن کس فرستاد چون رسول مهدی نزد معن آمد بفرمود تا موالی و خدم
او جمع شدند و گفت باید که این مرد را از شما کس نگیرد مادام که یکی از شما
زنده باشد آنگاه پیش مهدی رفت و سلام کرد مهدی جواب سلام باز گفت
بعد از آن معن گفت یا امیر المومنین قبول کردم من در طاعت تو پانزده هزار
درهم که ببخشی این مرد را که من در جوار خود گرفته ام مهدی سر در جیب
انداخت بعد از دیری سر برآورد و گفت ما در جوار گرفتیم کسی را که در جوار
تست پس معن گفت یا امیر المومنین صله با نیم و عطا کن مهدی گفت
با نصد هزار درهم معن بوی گفت بگیر این را و ببر ببر از مخالفت خلفای خدا تعالی
که ضایع میشود اعمال تو و مباح میکرد خون تو پس آن مرد را رخصت کرد
و منها التواضع و معنی تواضع بزرگ داشتن غیر را بر نفس خود قال رسول الله
صلی الله علیه و آله تَوَاضَعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ وَهُوَ خَيْرًا مِنْ اَعْمَالِ
الصَّالِحِيْنَ اینست اخلاق حمیده فاضله حق سبحانه تعالی مخصوص گردانید
بجمیع این اخلاق انبیاء علیهم السلام و اولیای الله را و خواص مومنین را

ودر مقابل این اخلاق فضایل اخلاق رزایل هست از تفصیل فایده معتدبه
نیست بنابران قلم جواهر رقم از بیان آن عطف عنان نمود امید از مطالعه
کنندکان این اوراق چنانست که اکر بر خطای وقوف یابند از راه
کرم خورده بر و نکرفته بقلم اصلاح آن عیب را بپوشند و این جامع عاصی
بی بضاعت را بفاتحه و استغفار از جناب حضرت کریم غفار یاد آرند
اِنَّهُ قَرِیبٌ مُجِیبٌ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلیٰ
سَیِّدِنَا وَشَفِیعِنَا وَنَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِینَ وَاَئِمَّتِهِ
المعصومین اِلیٰ یَوْمِ الدِّینِ وَاغْفِرِ اللّٰهُمَّ لِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِمَاتِ عَلیٰ دِینِ نَبِیِّنَا
بِحُرْمَتِ السَّیِّدِ السَّادَاتِ وَعِتْرَتِهِ الطَّاهِرَاتِ
اِنَّكَ مُجِیبُ الدَّعَوَاتِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد
واله اجمعین اما بعد روایت کنند که اعرابی بخدمت حضرت رسالت صلی الله

علیه واله آمده کفت میخواهم داناترین مردمان باشم فرمود از الله تعالی
بترس کفت میخواهم توانکرترین مردمان باشم فرمود بنعمت خدا شاکر باش
کفت میخواهم بهترین مردمان باشم فرمود منفعت رسان باش کفت
میخواهم ایمان من قوی ترین ایمان مردمان باشد فرمود نیکخواه مردمان
باش کفت میخواهم که از خاصان خدا تعالی باشم فرمود قران شب و روز
بخوان کفت میخواهم بزرکترین مردمان باشم فرمود مرک را یاد دار کفت
میخواهم همه وقت در رحمت خدا تعالی باشم فرمود با خلق رحیم و مهربان
باش کفت میخواهم قوی ترین مردمان باشم فرمود توکل بر خدا کن کفت
میخواهم عزیزترین مردمان باشم فرمود پرهیزکار باش کفت میخواهم دراز عمرترین
مردمان باشم فرمود صله رحم نکاهدار کفت میخواهم فراخ روزی ترین مردمان
باشم فرمود همیشه با وضو باش کفت میخواهم بدوزخ کرفتار نشوم فرمود خشم خود
را فرو خور کفت میخواهم سبکبارترین مردمان باشم فرمود از هیچکس چیزی
مخواه کفت میخواهم که مستجاب الدعوات باشم فرمود از لقمه حرام پرهیز کن کفت
میخواهم پرده از کار من برنیفتد فرمود پرده مردم مدر کفت میخواهم بدانم

۲۱ کناه بنده بچه عمل عفو میشود فرمود که به بیچارکی و نیاز و تضرع و زاری خود را
بحضرت کرم عرضه میدار کفت میخواهم که نامه اعمال من همه خیرات باشد
فرمود مادر و پدر را خشنود دار کفت میخواهم بدانم بنده بچه عمل بحقتعالی
نزدیک میشود فرمود بکرم و جوانمردی کفت میخواهم بدانم غضب خدا تعالی
از بنده بچه عمل دور میشود فرمود بصدقه پنهان دادن کفت خشنودی الله
تعالی بچه حاصل میشود و درجیست فرمود در قهر کردن نفس و روزه داشتن
کفت میخواهم بدانم مومنیت بچه دست میدهد فرمود به انکه مومنان را نیازاری
بدست و نه بزبان کفت میخواهم در کور تنها نباشم فرمود سوره تبارک را
بعد خفتن میخوان کفت میخواهم هرکز هیچ غم نرسد فرمود سوره یس
را هر روز و هر شب میخوان کفت میخواهم از فزع هول قیامت برهیم
فرمود میان شام و خفتن بذکر و فکر خدا تعالی باش کفت میخواهم که مال
حلال پیش من جمع شود فرمود سوره اذا وقعت را بعد از نماز شام هر روز
میخوان کفت میخواهم دل جمع کردانم فرمود جامه خود را از نجاست
نکاه دار حق سبحانه تعالی توفیق این عمل خیر دهاد بحرمت النبی و آله الامجاد

بزنم

۲۲ ۴

ترجمه حدیث

بدانکه در تن آدمی سه پادشاه است و سه وزیر اول پادشاه روح و وزیر
او عقل دویم پادشاه نفس و وزیر او شیطان است سیوم پادشاه دل
و وزیر او زبان عقل پادشاه خود را نصیحت میکند که ای پادشاه نیکی بکن
و بدی مکن که از بدی عذاب کوناکون میشود و شیطان پادشاه خود را
نصیحت میکند که ای پادشاه دین کجاست هرچه هست دنیاست در خوردن
شراب و بوزه و بنک و مثال ذلک تقصیر مکن تا قیامت شود و زبان پادشاه
خود را نصیحت میکند که هر طرف که غالب بینی همان طرف باید شد ۲
حاتم الاصم رضی الله عنه کفت چهار علم اختیار کردم از همه علمهای عالم رستم
کفتند کدام است آن کفت اول آنکه دانستم که مرا از رزقیست مقسوم که
نه زیاده و کم شود از طلب زیادت برآسودم دویم آنکه دانستم که خدا را
بر من حقی است که جز من کسی دیکر نتواند کذارد بادای آن مشغول کشتم
سیوم آنکه دانستم که مرا طالبی است یعنی مرک که از و نتوانم کریخت اورا
شناختم چهارم آنکه دانستم که مرا خداوندیست مطلع بر من شرم داشتم

از وی بزنا کردن دست برداشتم وچون بنده بنده عالم بود که خداوند بدو ناظراست کاری بکند که ازو شرم باید داشت **نقلست** که روزی سلطان مراد بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام امده چون چشمش بر گنبد و نظر بروضه منور انحضرت افتاد پیاده شد وزیر او مانع شد که بادشاهان را مناسب نیست که پیاده راه بروند سلطان فرمود که حالا پیاده شده ام استخاره میکنم اگر خدا فرمود سوار خواهم شد قران طلبید واستخاره نمود این ایه برامد

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

پس پا برهنه کرد وتا روضه مقدس انحضرت پیاده وپا برهنه امده زیارت کرد وبرگشت

بسم الله الرحمن الرحیم

تبجیل سپاس تقدس اساس تقدیس ثنای تسبیح وتهلیل انبیا که بیرون از تحدید وتعیین تخمین وقیاس ودور از احاطه عقول وحواس است مر داور واجب الوجود صاحب جلال وجبروت را که از فرط جود بابداع واختراع دو عالم ملک وملکوت لبسط لوای الای بر موجود نموده ودرودی متواتر الورود وخوشنودی سرود وتحیات منفود برکات مسرود مر بر

گزیده

گزیده ومختار از سایر ابرار واخیار افرید کار روان اطهار عالیمقدار وآل نبار او را که بعیون اخبار ایشان ینابیع حکمت در ارض قلوب عقیدت اسلوب سالکان راه طلب که متعطشان زلال هدایت اند گشود **اما بعد** احوج محاویج فیض ازلی ولطف لم یزلی یزدان جهان نشان بر لوح عرض عاکفان معاکف پرستاری حضرت باری جل ذکره وعز اسمه که بتوفیق تقدیم مراسم عبودیت متادب بداب اداب جمیع ابواب بندگی اند میشکارد که روزی نشان بعض اخلای اجلای که مخالفت امر ایشان گنجایش نداشت بتقریب بیان حسن نظم وترتیب لطف غنایم ومغانم معانی معالی وثوق واعتماد کتاب مستطاب عیون اخبار الرضا علیه السلام که از جلایل مصنفات افخم مجام واعظم عظام واقدم اعلام رئیس المحدثین ملت ومدار علم وعمل متاخرین شیعه ائمه الطیبین الطاهرین بر مصنفات ان بزرگوار عالیمقدار است اشاره بترجمه بعض احادیث هدایت تاسیس ان کتاب که نزدیک بفهم فارسی زبانان شود فرمودند وکمترین این اشارت را عین بشارت دانسته حدیث عبد الواحد بن عبدوس

نیشابوری را که در باب ما کتبه الرضا علیه السلام للمأمون
من محض الاسلام وشرایع الدین آورده وصاحب کتاب
ذکر کرده که این حدیث اصح احادیث است که درین باب وارد شده
نظر بجهت جامعیت این حدیث بجمیع ابواب وفصول فروع واصول دین اسلام
وایمان ائمه طاهرین مستوقعاً من الله ومستوثقاً علیه بترجمهٔ این حدیث هدایت
تاسیس پرداخته الحمد لله بتوفیق الهی مهر اختتام شکسته چهرهٔ قبول بر بیمکنان
از اخوان الایمان گشود وبنام عین العیون مسمی گردید ان الله تعالی
اجر این احیای سنت نبوی که صدقهٔ جاریست بحکم الدال علی الخیر
کفاعله در اخروی فی مراتب دنیا و آخرت امر و موتمر ظاهر گرداند بمنه وکرمه
باب ما کتبه الرضا علیه السلام للمأمون من محض
الاسلام وشرایع الدین حدثنا علی بن محمد بن قتیبة
النیشابوری عن الفضل ابن شاذان قال سأل المأمون
علی ابن موسی الرضا علیه السلام ان یکتب له
محض الاسلام علی الایجاز والاختصار فکتب

شهادة

شهادة ص ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له الهاً واحداً احداً صمداً قیوماً سمیعاً بصیراً قویاً
قائماً باقیاً عالماً لا یجهل قادراً لا یعجز غنیاً لا
یحتاج عدلاً لا یجور وانه خالق کل شیء ولیس
کمثله شیء لا شبه له ولا ضد له ولا ند له ولا
کفو له انه المقصود بالعبادة والدعاء والرغبة
والرهبة ش قول امام علیه السلام شهادة ان
لا اله الا الله بتقدیر مبتدا است که بقرینهٔ سوال حذف شده وتقدیر کلام
چنین است که الاسلام شهادة ان لا اله الا الله تا آخر
حدیث وشهادت در لغت بمعنی حاضر شدن وسوگند خوردن با آنچه دیده است
دانستن وبیان کردن ومراد در اینجا اقرار کردن است آن اقراری که
ناشی است از علم وتصدیقی که مانند علم وتصدیقی باشد که بعیانه حاصل شود
واله نام آنکه او را اسزاوار پرستش دانسته معبود خود قرار دهند والله
علم واجب الوجود مستجمع کمالات است وبهمین جهت استجماع بجمیع کمالات

که منحصر در وجود ممتنع در غیر اوست و نه غیر او معبود بحق و سزاوار پرستش مطلق
است و لفظ وَحْدَهٗ که نظر بتوغل در ابهام اضافت او را از نکارت
بر نیاورده می تواند بود که چنانچه مذهب بعض نحویان است حال باشد از
مستثنی که در حکم اسم لاست بمعنی متوحد لفظ لَا شَرِيْكَ لَهٗ نیز حال
مترادفه باشد و میتواند بود که لفظ وحده لفظ لا شریک له و سایر اسما که
بعد ازین دو صفت در اصل ذکر شده صفات ماده باشد بتقدیر اعنی
و هر چند مفاد این صفات بذکر لفظ الله که مستجمع جمیع صفات کمالات
است مستفاد شد ضمناً لکن در مقام تکمیل معرفت توحید تصریح با علم ضمناً
در حصول یقینی که کالمعاینه باشد مطلوبست لهذا درین صفات مادح
بعد از وصفت توحید که بمعنی یکانه بودنست در ذات و صفات و در ضمن
نفی شریک له ذکر شده و الٰهاً بمعنی آنکه براستی و درستی سزاوار پرستش
و عبادت و احداً بمعنی آنکه نظر و شبهه در ذات و صفات ندارد و همچنانکه
لفظ الله جامع صفات کمال که صفات جمال ثبوتیه هست و همچنین لفظ احد
جامع صفات سلبیه است زیرا که واحد حقیقی مقتضای وحدت حقیقت

باید که منزه باشد از ترکیب خارجی و ذهنی و از انقدار و از هر چه مستلزم ترکیب
خارجی یا ذهنی باشد مانند جسمیه و تحیز و باید که منزه باشد از مشارکت در
حقیقت و از مشارکت در لوازم حقیقت که مانند وجوب وجود و قدرت
ذاتیه و حکمت تامه و علم ذاتی است و فرداً بمعنی یکانه است جامع و احدیت
است و جمله بمعنی مرجع و آنکه در حوایج مقصود باشد و رجوع حاجتها و مسئلها
بدو باشد و قیوم بمعنی آنکه دایما قایم باشد بتدبیر و حفظ خلق و چون از
لوازم حفیظ و تدبیر خلق دوام و بقا و قدرت و آگاهیست بجمیع احوال خلق
از هر وجه و در ضمن آن شنوائی و بینائی بعض احوال مسموعه و مبصره هم هست
وصفت سَمِیْعًا بَصِیْرًا قَدِیْرًا قَائِمًا بَاقِیًا عَالِمًا لَا یَجْهَلُ
قَادِرًا لَا یَعْجِزُ مصرح است بانچه قیوما متضمن آنست و وصف عالما به
لا یجهل و وصف قادر به لا یعجز از برای بیان کیفیت علم مکلف است
بحقیقت علم و قدرت باریتعالی اجل ذکره و عز اسمه پس خلاف علما در حصولی
بودن علم باریتعالی و حضوری بودن آن و همچنین خلاف انها درین که تاثیر
قدرت قادر و مقدور در حالت وجود مقدور است یا عدم آن که هر یک ازین

محتملات بین البطلان یی غرو بلا اثر است و مجنین است وصف غنیا به لا یحتاج
و وصف عدلا به لا یجور و قول امام علیه السلام وَاِنَّهُ خَالِقُ کُلِّ
شَیْءٍ عطف است بر ان لا اله الا الله و وصف عدلا متضمن است بررد
اشاعره جبریه که عباد را از عمل و تاثیر در افعال خود معزول میدانند و وصف
خالق کل شیء رد است بر معتزله که عباد را در اعمال و افعال خود بمرتبه صاحب
استقلال میدانند که مشیت و ارادت و سایر تدبیرات حضرت سبحان تعالی
که در کار و بار بندگان در کار است بی دخل و بی کار میشود بنابر قرارداد
فاسد انها وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ
الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ الظَّالِمُونَ
و مماثلت اتحاد در نوع است و چون جناب کبریای حضرت واجب الوجود از
نظر فساد اثبات در ذات او مبراست پس نفی مماثلت در قول امام
علیه السلام لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نفی ترکیب در ذات و صفات ذاتیه
و نفی مشابهت در افعال و اثار مینماید و تضاد بمعنی منافات و مباینت است
در میان دو عرض وجودی در ثبوت در یک محل یعنی ثبوت و عروض یکی

ازین دو عروض در محل منافی باشد به ثبوت ان عرض دران محل و چون جناب
کبریای حضرت حق تعالی بسبب وجوب ذاتی و غنای مطلق از عوارض جوهریت
و سایر مستبعات امکان و احتیاج و فقدان ذاتی مبراست قول امام علیه السلام
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا شِبْهَ لَهُ وَلَا ضِدَّ لَهُ وَلَا نِدَّ لَهُ وَ
لَا كُفْوَ لَهُ مصرح این معنی است که در ضمن وصف غنیا مبین شده و ند بکسر نون
بمعنی مثل و کفو مرادف انست و قول امام علیه السلام و انه المقصود با
لْعِبَادَةِ عطف است وَاَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و عبادت در لغت بمعنی
تذلل و خشوع و فروتنی است و در عرف شرع شریعت انقیاد و اطاعت
مکلف را بالتزام افعال و قبول احکام که شارع از نزد خدا تعالی بمردم
رسانیده و رغبت طلب نفع از الله و رهبت در خوالست ترک مذلت از الله
تعالی و این فقره اَنَّهُ الْمَقْصُودُ بِالْعِبَادَةِ وَالدُّعَاءِ وَالرَّغْبَةِ وَ
الرَّهْبَةِ اشارت باعتقاد داشتن و بحقیقت و راستی و بدایع ظاهر ساختن
بر انبیا و اوصیای ایشان و بر ملائکه خلاف ان چیز که نظر باعلام و الهام الهی
بوقوع ان متوقع باشند ازین جهت که این اعلام بی قید تعلق و توقف بر امری

٤١
دیگر شده و در واقع متعلق بران امر بوده که از عدم وقوع ان این امر موقوف
بران بود و اعلام بوقوع ان شده بود نیز واقع نشد و این اعتقاد ببدا از
خواص مذهب امامیه اثنا عشریه است ولیکن کافه انام از خواص و عوام از
مشرک و اهل اسلام قایل اند بان وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ زیرا که همه قایل اند
بتاثیر صدقه و دعا و احسان و ظاهر است که اگر نه این چیزها واقع قدر و قضای
الهی باشند با وجود اعتقاد قضا و قدر توقع ترتب اثر برین چیزها از جهل و سفاهت
باشد و بدا عبارت از همین است که انچه اراده و مشیت و قضا و قدر الهی بوقوع
ان تعلق گرفته ولیکن نه بر سبیل حتم بلکه بر سبیل تعلیق و اشتراط خلاف ان ظاهر
شود و این بدا در افعال و اثار الهی هم میباشد و در احکام هم میباشد که
بحسب مصلحت وقت حکم سابق تغیر می یابد و انرا نسخ میگویند و درین فقره اشارت
ببدا در افعال است و در اصل دویم اشاره ببدا در افعال است و در اصل دویم
اشاره ببدا در احکام **بدانکه** ذکر این اسماء عظمی که حضرت امام علیه السلام در بیان
حقیقت اسلام ذکر فرموده اند متضمن ضبط صفات ثبوتیه و صفات سلبیه زیرا که صفات
ثبوتیه هشت است اول عالم دویم قادر که جراحة زیور ذکر پذیرفته سیوم حی

که عبارتست

٤٢
که عبارتست از بودن خدا تعالی بحیثیتی که صحیح باشد انتزاع معنی عالم بودن و قادر
بودن از و چهارم سمیع و بصیر است که جراحة زیور ذکر پذیرفته و مدرک است
یعنی یابنده است چیزها یکه بتوسط حواس بر وجه اتم و کمال از ادرک میکند و این
صفت ادراک در ضمن وصفت علم و سلب جهل مستفاد شده پنجم انکه متکلم است
بانمعنی که قادر است بر خلق کلام در هر چیزی که خواهد و این وصف در ضمن قدرت
عامه و سلب عجز مستفاد شد ششم انکه قدیم ازلی و باقی ابدیست که در ضمن اسم
قیوم تصریح ذکر و باقی مستفاد شده هفتم صادق است و این صفت در ضمن وصف
قدرت و علم و سلب جهل و عجز و در ضمن وصف غنا و سلب احتیاج مستفاد شده
هشتم انکه مرید و کاره است بانمعنی که عالم است بنفع و مصلحت در ایجاد ان چیز که
وجود با و داده و انرا موجود کرده و عالم است بنفع و مصلحت افعال که بندگان
را باصدار ان امر فرموده و عالم است بنفع و مصلحت در عدم ایجاد هر چه انرا
از کتم عدم بر نیاورده و عالم است بنفع و مصلحت در ترک افعالی که بندگان را
واز ارتکاب بان نهی فرموده و همچنین صفات سلبیه هفت است اول انکه خدا تعالی
جسم نیست و مرکب نیست دویم انکه جوهر و عرض نیست سیوم انکه مرئی نیست

چهارم آنکه خدا تعالی در مکان و جهت نیست پنجم آنکه خدا تعالی در چیزی حلول
نمیکند یعنی درنمی آید در چیزی و چیزی هم حلول نمیکند در و همچنانکه هر دو یکی شوند
و محل حوادث نیست ششم آنکه صفات خدا تعالی زاید بر ذات خدا تعالی نیست
بلکه معانی که از صفات مستفاد میشوند از نفس ذات اقدس شریف میشوند
هفتم آنکه خدا تعالی شریک در ذات و صفات ندارد و کلمه لا شریک له صریح
است در افاده این صفت تنزیهی و مستکمل باعراض نیست و غایت در افعال
نیست و این صفت تنزیهی بلکه هر هفت صفت تنزیهی از وصف غنی باو
سلب احتیاج مستفاد شده که هر یک زین هفت چیز که از خدا تعالی منفی است
احتیاج ثابت و لازم دارد یعنی این باب در بیان آنچیزیست که نوشته است
از حضرت امام رضا علیه السلام برای مامون که محض اسلام و شرایع دین است
راوی گفته که روایت کرده است ما را علی ابن محمد ابن قتیبه نیشابوری از
فضل ابن شاذان که گفت سوال کرد مامون علی ابن موسی الرضا علیه السلام
که بنویسد آن امام علیه السلام برای او محض اسلام را یعنی چیزی را که بعمل و اعتقاد آن
شایبه کفر در عامل معتقد نماند و اسلام خالص در و متحقق شود و بترک عمل بآن از روی

اعتقاد

اعتقاد و بعدم اعتقاد بآن اطلاق اسلام بر آن تارک عمل غیر معتقد صحیح نباشد بلکه
با قلاده لعنت خدا و خلق در زمره کافرین در چاه ضلالت و خسران فرو رفته باشد
و بنویسد از امام علیه السلام بر نهج ایجاز و اختصار پس آنحضرت علیه السلام
نوشتند که حقیقت اسلام عبارتست از تصدیق نمودن آن تصدیقی که شبیه باشد
به تصدیقی که بمعاینه حاصل شود یعنی از تصدیق تشکیک مشکک زایل نشود با آنکه
نیست سزاوار پرستش هیچ موجودی مگر الله یعنی واجب الوجودی که مستجمع باشد صفات
کمال و هیچ وجه از هیچ جهت شایبه فقدان و نقصان در ساحت کبریای او جل
ذکره و عز اسمه راه ندارد و حال آنکه الله تعالی متوحد است که شریک ندارد و [در الوهیت]
معبودی است که شبیه و نظیر ندارد و منزه است از هر چه شایان بارگاه ربوبیت
نیست و یگانه است که رجوع همه کائنات بدو و مقصد همه محتاجان که کافه ممکنات
اند اوست و دایم و قایم است بتدبیر و حفظ کائنات و شنوا و بیناست هر چیز را
که دیدنی و شنیدنی باشد بی اعانت جاسه سمع و بصر و بغایت تواناست بر
هر چیز و دایم و باقیست و داناست بر هر چیز با نحوی که چیزی در پیش او مجهول
نیست و قادر است بر هر چیز با نحوی که عاجز نیست در هیچ چیز و هر چه میخواهد میکند

اثر انه باینمعنی که این صفت علم و قدرت که اصل همه صفات و اسماء باریتعالی
است زاید بر ذات الله تعالی باشد که قایم باشد بذات الله تعالی چنانچه این
صفات و معانی در ادمی زاید بر ذات او هست چنانچه مذهب اشاعره است
و بی نیاز است که بهیچ جهت بهیچ کس و بهیچ چیز محتاج نیست عادل است باینمعنی
که جابر و ظالم نیست نه انکه صفت عدل معنی زایدی قایم بذات او و دیگر اسلام
عبارت است از اعتقاد کردن اعتقادی که شبیه باشد باعتقادی که بمعاینه
حاصل شود و تشکیک مشکک زایل نشود به انکه الله تعالی خالق هر چیز است
نه انکه معتزله کمان کردند که عباد خالق افعال خود اند و اعتقاد کردن چنین اعتقاد
باینمعنی که نیست مانند او نه در ذات و نه در صفات و مانند در اثار و افعال ندارد
و هر چه از کائنات هست بر فیض جود او و مظهر نور وجود اوست و هیچ ضد و مباین
او نیست و دیگر اسلام عبارت است از اعتقاد کردن چنین اعتقادی باینمعنی
که الله تعالی است و بس مقصود بعبادت و دعا و مقصود بطلب حاجات و مسئلت
منافع و دفع مضرتها بدانکه باین کلمه که قطرهٔ زلالی است از سرچشمه هدایت ترشح
نموده دو اصل از اصول خمسه که دین اسلام بر ان پنج اصل مبنی ست مستفاد شده

یکی توحید دویم عدل و در ضمن اصل دویم که عدل است حسن تکلیف و مقدمات
تکلیف که اقدار و تمکین و اعلام احکام بتوسط انبیا و رسل و انزال کتب
است و نبوت معاد که اصل پنجم است و فایده و غرض از حسن تکلیف است
نیز مستفاد شده ص وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَمِينُهُ وَ
صَفِيُّهُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمُ
النَّبِيِّينَ وَاَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَلَا تَبْدِيلَ
لِمِلَّتِهِ وَلَا تَغْيِيرَ لِشَرِيعَتِهِ وَاَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدُ
ابْنُ عَبْدِ اللّٰهِ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَالتَّصْدِيقُ بِهِ وَبِجَمِيعِ
مَنْ مَضَى قَبْلَهُ مِنْ رُسُلِ اللّٰهِ وَاَنْبِيَائِهِ وَحُجَجِهِ وَالتَّصْدِيقُ
بِكِتَابِهِ الصَّادِقِ الْعَزِيزِ الَّذِي لَا يَاْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ
يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَاَنَّهُ الْمُهَيْمِنُ
عَلَى الْكُتُبِ كُلِّهَا وَاَنَّهُ حَقٌّ مِنْ فَاتِحَتِهِ اِلَى خَاتِمَتِهِ
نُؤْمِنُ بِمُحْكَمِهِ وَمُتَشَابِهِهِ وَخَاصِّهِ وَعَامِّهِ وَوَعْدِهِ وَ
وَعِيدِهِ وَنَاسِخِهِ وَمَنْسُوخِهِ وَقِصَصِهِ وَاَخْبَارِهِ لَا

يَقْدِرُ اَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِيْنَ اَنْ يَاْتِيَ بِمِثْلِهِ ش رسول در لغت
فرستاده و در عرف شرع در معنی رسول سه قول است اول آنست که رسول آدمی
را گویند که القاء کرده باشد خدا تعالی با و بواسطه یا بلا واسطه احکام شرع
را و مامور باشد از جانب خدا تعالی برسانیدن آن احکام بخلق و نبی برین قول
ادمی را گویند که القاء کرده باشد خدا تعالی با او احکام شرع را هر چند که از جانب خدا
مامور تبلیغ آن احکام بخلق نباشد قول دوم آنست که رسول ادمی را گویند
که مامور باشد برسانیدن احکام بخلق و با او دین و کتاب باشد یا ناسخ بعضی
احکام شرعیه باشد که در شرع پیغمبر سابق بوده و نبی آنست که مامور باشد به
تبلیغ احکام بخلق ولیکن دین و کتاب با و نباشد و ناسخ احکام سابق هم
نباشد و قول سوم آنست که رسول و نبی هر دو یکی است بمعنی مرفوع المرتبت
بر خلق و حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و اله که بهترین اولین و اخرین است در اخر
از قضیات سابق مرتب و فضیلت بر سایر انبیا و ملائکه حاز زمعنی لوی
لفظ نبی عرفی رسول است و امین در لغت بمعنی قوی و بمعنی موتمن بصیغه
اسم فاعل و اسم مفعول هر دو بمعنی اعتماد کننده و اعتماد کرده شده آمده

و درانیجا بمعنی مامون و موتمن که بصیغه اسم مفعول است یعنی امانت دار
و اعتماد کرده شده مراد است و صفو مثله القاب است بمعنی برگزیده و ملت
و شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بمعنی دین اسلام است که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله ابرار امت واضح کرده و آن ملت و شریعت تا قیام قیامت از
تغیر و زوال محفوظ است و از ینجاست که ینابیع هدایت ترا و دیده که حَلَالُ
مُحَمَّدٍ حَلَالٌ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ و قول امام علیه السلام لَا يَاْتِيهِ الْبَاطِلُ
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ که در وصف قرآن ذکر کرده اقتباس
است از قران مجید و در تفسیر علی بن ابراهیم ذکر کرده که لَا يَاْتِيهِ الْبَاطِلُ
مِنْ قَبْلِ التَّوْرٰاتِ وَلَا مِنْ قَبْلِ الْاِنْجِيْلِ وَالزَّبُوْرِ وَ اَمَّا مِنْ
خَلْفِهِ لَا يَاْتِيهِ مِنْ بَعْدِهِ كِتَابٌ يُبْطِلُهُ و در بیضاوی در تفسیر آن
ذکر کرده که وَلَا يَتَطَرَّقُ اِلَيْهِ الْبَاطِلُ مِنْ جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ
اَوْ مِمَّا فِيْهِ مِنَ الْاَخْبَارِ الْمَاضِيَةِ وَالْاُمُوْرِ الْاٰتِيَةِ
تنزیل مصدر است بمعنی اسم مفعول حمید وصف حکیم است مهیمن بمعنی
رقیب و نگاهبان که حافظ هر چیز باشد و چون در جمیع کتب سماویه اخبار بنزول

حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة

قرآن واقع شده در قرآن هم اخبار بنزول این کتب سماویه و اخبار به حقیقت
و تصدیق آنها واقع شده امام علیه السلام ارشاد نموده‌اند بتصدیق اینکه
قرآن رقیب و حافظ است بر همه کتابهای سماویه بمنزله بدانکه لفظ اگر غیر آنچه
از و فهم کرده شود عبادرت ذهن احتمال نداشته باشد آنرا نص گویند
و اگر احتمال غیر داشته باشد پس اگر دو معنی محتمل مساوی باشند در مفهوم
شدن از آن لفظ یعنی بی قرینه ذهن بهر دو مبادرت نماید و یقین یک
کدام گنجایش نداشته باشد آنرا مجمل خوانند و الا آن معنی که در مفهوم
شدن از لفظ راجح باشد آنرا ظاهر خوانند و مرجوح را مأول خوانند و مشترک
بین النص و الظاهر را محکم خوانند یعنی که هر آن لفظ که نص در مدلول
خود باشد آنرا محکم خوانند و آنکه راجح است آنرا هم محکم خوانند و مشترک بین
المجمل و المأول را متشابه خوانند بمعنی مذکور نه یعنی که یک لفظ بیک قصد
مصداق نص و راجح با مصداق مجمل و مأول هر دو باشد که آن محالست
عام لفظیست که مستغرق و مستوعب باشد بجمیع آنچه آن لفظ صلاحیت
آن داشته باشد و خاص برخلاف عام است و دیگر حقیقت اسلام عبارتست

از اعتقاد کردن آن اعتقادی که شبیه باشد باعتقادی که بمعاینه حاصل شود
یعنی که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بنده خدا و فرستاده اوست
با دین و کتاب بسوی خلق تا تبلیغ نماید احکام الهی را بخلق و امانت دار
اوست یعنی هر چه از احکام الهی باو سپرده شد که بخلق رساند و بر
برساند آنرا بخلق
گزیده اوست از خلق اولین و آخرین یعنی در میان کائنات و مخلوقات
او را برگزیده و سید مرسلان و خاتم پیغمبران و افضل عالمیان است
بر همه انبیا و بر همه ملائکه برگزیده است و پیغمبری بعد از و نیست و نیست
تبدیل در ملت او و نیست تغیری در شریعت او بلکه ملت و شریعت او
تا قیام قیامت باقیست و اعتقاد کردن چنین اعتقادی یعنی که بدرستیکه
هر چه آورده است آنرا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله آن ثابت
و مطابق نفس الامر و روشن و ظاهر است حقیقت آن بآیات ظاهره
و معجزات باهره و دیگر حقیقت اسلام تصدیق و اذعانست بآنچه حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آنرا از نزد خدا آورده و تصدیق و اذعانست
بجمیع آنچه مرسلین خدا و پیغمبران او و حجتهای او پیش از محمد مصطفی صلی

الله علیه و اله گذشتند او ردند و تصدیق و اذعان بکتاب آنحضرت از
کتابهائی که مطابق واقع و نفس الامر است و غالب است بر همه کتب سماویه
آنچنان کتابی که کتب سماویه که پیش ازین نازل شده اند همه مصدق اویند
و از قبل این کتابهای راه نمییابد باین کتاب باطلی و بعد ازین
کتاب هم از جانب خدا کتابی نازل نمیشود که تکذیب و ابطال این
کتاب نماید و این کتاب فرستاده شده است از جانب خدائی که حکیم
است و بزبان حال و قال همه خلایق محمود است و اعتقاد کردن باین که
این کتاب حافظ و نگاهبان است بر همه کتب سماویه که درین کتاب تصدیق
این کتابهاست و اعتقاد کردن باینکه این کتاب حق است از اول تا
اخر ایمان آوردیم بمحکم این کتاب و متشابه آن و بخاص آن و
عالم آن و بوعده که درین کتابست و بوعید آن و بناسخ این منسوخ
این و ایمان منسوخ باینمعنی است که آن منسوخ حکم الهی بود که بنابر مصلحت
در انزال این حکم نازل شده بود تا با حال بحسب مصلحت بحکم دیگر این
منسوخ شده و چون افکار بشری را در اکثر اسرار افعال الهی راه نیست
خوض

خوض و تفتیش در مصلحت نسخ قبل از وقت عمل بآن منسوخ و بعد از آن گنجایش
نیست و معهذا میتواند بود که جهت مصلحت نسخ الزام محبت بآزمایش و در کیفیت نیت
انقیاد مکلف باشد و ایمان آوردیم بقصص این کتاب و باخبار ان و قواعد
مخلوقی که بیارد مثل این کتاب بدانکه باین قطره زلال که از سرچشمه هدایت ترشح
نموده اصل سیوم از اصول خمسه که نبوت است مستفاد شد ص و ان الدلیل
بعده والحجة علی المؤمنین والقائم بامر المسلمین و
الناطق عن القرآن والعالم بالاحکام اخوه وخلیفته
ووصیه وولیه الذی کان منه بمنزلة هارون
من موسی علی ابن ابیطالب علیه السلام امیر المؤمنین
وامام المتقین وقائد الغر المحجلین وافضل الوصیین ووارث
علم النبیین والمرسلین وبعده الحسن والحسین سیدا
شباب اهل الجنة ثم علی بن الحسین زین العابدین
ثم محمد بن علی الباقر علم الاولین ثم جعفر ابن محمد الصادق
وارث علم الوصیین ثم موسی ابن جعفر الکاظم ثم علی

ابن موسى الرضا ثم محمد بن علي بن محمد ثم الحسن ابن علي
ثم الحجة القائم المنتظر ولله صلوة عليهم اجمعين
واشهد لهم بالوصية والامامة وان الارض
لا يخلو من حجة الله على خلقه في كل عصر وان
وانهم العروة الوثقى والائمة الهدى والحجة على
اهل الدنيا الى ان يرث الله الارض ومن عليها و
ان كل من خالفهم ضال مضل باطل تارك للحق
والهدى وانهم المعبرون عن القران والناطقون
عن الرسول صلى الله عليه واله بالبيان من مات
ولم يعرفهم مات ميتة جاهلية وان من دينهم
الورع والعفة والصدق والصلاح والاستقامة
والاجتهاد واداء الامانة الى البر والفاجر وطول
السجود وقيام الليل وصيام النهار واجتناب المحارم
وانتظار الفرج بالصبر وحسن الجوار وكرم الصحبة

ش حجت در لغت بمعنی برهان ودر عرف شرع انبیا واوصیای انبیا را گویند
که خلق را بخدا وباحکام خدا راه نمایند وقاید انکه دواب را میکشیده باشد
غره بضم غین معجمه سپیدی پیشانی است بزرگتر از درمی وسید
قوم را گویند واغر اسپ سپید پیشانی را گویند وقوم غر ای ابیض محجل در
لغة اسپی را گویند که چهار دست پای او سپید باشد وقائد الغر
المحجلين استعاره بمشابه است که هدایت حضرت امیر المومنین علیه السلام
مومنین را در رادن انحضرت ایشانرا براه خدا بتعلیم وارشاد احکام
خدا تشبیه داده است باکشیدن قاید خیل دواب پیشانی وچهار دست وپای
سپید را که از انواع دواب افضل است العروة الوثقى در لغت
ریسمان محکم است وعلی بن ابراهیم در ایة الکرسی العروة الوثقى
را بولایت حضرت امیر المومنین وائمه علیهم السلام تفسیر کرده ودرینجا
وصف نفس ذات مقدس حضرت علیهم السلام واقع شده مبالغه بدانکه
ازینکه اعتقاد بامامت حضرت امیر ویازده فرزند او علیهم السلام جزو حقیقت
اسلام است لازم نمی اید این که جماعتی که غیر امیر را خلیفه پیغمبر میدانند و ائمه

اثنا عشر را بترتیب مذکور امام نمیدانند کافر و مشرک باشند زیرا که اگرچه حقیقت
اسلام بر این جماعت صادق نیست اما فیض و برکت کلمه طیبه این جماعت را از
ارجاس صوری شرک بر آورده و در حکم اسلام که طهارت ظاهر است
در آورده مگر ناصب و معلن عداوت ائمه طاهرین علیهم السلام و معلن
عداوت شیعیان و محبان ایشان که از حقیقت و تشیع با ایشان عداوت
داشته و غلات و خوارج و مجسمه که بر ایشان حکم ظاهر اسلام هم جاری نیست
یعنی دیگر حقیقت اسلام عبارتست از تصدیق نمودن آن تصدیقی
که شبیه باشد بتصدیقی که بمعاینه حاصل شود یعنی که بدرستی که راهنما بعد از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حجت خدا بر مومنین و قایم بر امر مسلمانان
و ناطق باحکام خدا از روی قرآن که علم ظاهر و باطن قرآن نزد او باشد
ولی و عالم بجمیع احکام شرع و برادر حضرت پیغمبر و جانشین و ناصر او
آنچنان ناصری که بود آن ناصر از آنحضرت بمنزله هارون که از موسی بود
علی ابن ابی طالب علیه السلام که امیر مومنان و امام متقیان و قاید غر محجلین
یعنی پیشرو پیروان دین محمدی صلی الله علیه و آله و بهترین وصیین و وارث

علم پیغمبران و مرسلین است و بعد از حضرت امیر علیه السلام دلیل و حجت بر مومنین
و قایم بامر مسلمین و ناطق از قرآن و عالم بجمیع احکام پسر کلان آنحضرت
علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام است و بعد از و حضرت امام حسین علیه السلام
است که هر دو سید جوانان اهل بهشت اند و بعد از ایشان دلیل و حجت الله
بر خلق علی بن الحسین زین علیه السلام است و بعد از و محمد بن علی باقر یعنی
باقر یعنی شکافنده علم اولین است یعنی جامع همه علوم پیغمبران و اوصیاء
سابق است و بعد از و جعفر بن محمد الصادق که وارث علم وصیین است
و بعد از و موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام است و بعد از و علی بن موسی
الرضا است علیه السلام و بعد از و محمد بن علی علیه السلام است و بعد از و
علی ابن محمد علیه السلام است و بعد از و حسن بن علی علیه السلام است و بعد از و
ایشان حجت و قایم و منتظر فرزند حسن بن علی علیه السلام است که مومنین است
انتظار فرج ظهور آنحضرت دارند و درود رحمت خدا باد بر همه این حضرت و تصدیق
کن آن تصدیقی که شبیه باشد بتصدیقی که بمعاینه حاصل شود از برای این
ائمه بوصیت و امامت یعنی بدین اعتقاد یقینی باشد بآنکه مر همه ائمه هدا اوصیای

برحق رسول خدا و پیشوای مطلق امت آنحضرت اند صلی الله علیه وآله هریکی
بعد از سابق و یکن چنین اعتقادی که بدرستیکه زمین خالی نباشد از حجت
و دلیل خدا بر خلقش در هر عصر و هر وقت و چنین تصدیق و اذعان
باشد بانیکه این حضرات علیهم السلام ریسمان محکم اند یعنی هر کس که چنگ
بولایت و بیعت و پیروی اینها زند ایمن خواهد بود از افتادن در چاه
ضلالت و گمراهی و اذعان باشد بانیکه این حضرات علیهم السلام پیشوایان
هدایت اند یعنی خلق بهدایت اینها از ضلالت و گمراهی رستگاری می یابند
و حجت اند بر اهل دنیا تا وقتیکه خدا تعالی وارث شود ارض را و هر کس را که
بر ارض هست یعنی که همه خلایق فنا شوند و مال پس مانده آنها را غیر از خدا کسی
مالک نباشد و چنین تصدیق و اذعان باشد بانیکه هر کس که مخالفت این حضرات
علیهم السلام را و پیروی ایشان در احکام خدا نماید گمراه کننده و باطل
و تارک حق و تارک هدایت است و اذعان باشد بانیکه این حضرات علیهم السلام
و پس نه غیر اینها تعبیر کننده اند از قرآن ناطق اند از رسول خدا صلی الله علیه وآله
در بیان احکام یعنی هر حکمی که بیان میکنند از رسول خدا صلی الله علیه وآله اخذ کرده

اند باین روش هر حکمی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله اخذ کرده نیابت خود انرا
تعلیم نموده هر کس پیرو و نشناسد اینها را امام و پیشوای خودی میرد
مردن گروه جاهلان که کفار و مشرکین باشند و بدرستیکه در دین این
ائمه ورع و عفت و راستی و صلاح و استقامت و سعی و کد در ادای
حق تعالی الله و حق الناس و ادای امانت بسوی هر نیکوکار و بدکردار و طول
سجود و قیام لیل و صیام نهار و اجتناب محارم و انتظار فرج و صبر در اذیت
و ایذای اعدا الله و حسن باداشن و نیکوی صحبت است بدانکه باین قطره
زلال که از سر چشمه هدایت ترشح نموده اصل چهاردهم که از اصول خمسه اعات
است مستفاد شده و ینابیع حکمت در مکارم اخلاق ان منبع جوشیده فَا
عْتَبِرُوا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ ص ثُمَّ الْوُضُوءُ كَمَا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ
جَلَّ فِي كِتَابِهِ غَسْلَ الْوَجْهِ وَالْيَدَيْنِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ
وَمَسْحَ الرَّاْسِ وَالرِّجْلَيْنِ مَرَّةً وَاحِدَةً ش کلمه ثم در اصل موضوع
از برای افاده تراخی معطوف از معطوف علیه است و در اینجا ظاهرا اشاره است
بانیکه اصل و مبنی علیه در تحقیق حقیقت اسلام عقاید مذکوره است و بعد از تحقیق

حقیقت اسلام عقاید مذکوره است و بعد از تحقیق این عقاید صحیح است تقدیم
این عبادات از مکلف و بدون تصحیح این عقاید صحیح نیست هیچ عمل و عبادتی
و نیز اشاره است باینکه بعد از تصحیح این عقاید بهترین عبادات مقربه بعبد بخدا
نیست مگر نماز و موقوف علیه آن طهارتست که عبارت از وضو و غسل است
و در افعال وضو استشهاد بلفظ کما امر الله که اشارتست بآیه کریمه یا ایها
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَوٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى
الْكَعْبَيْنِ الآیه ظاهرا اشارت است باینکه در تقدیم این افعال امتثال
بامر خدا باید منظور باشد و نیتی که از اول افعال وضو فقها شمرده اند و در جمیع
افعال و اعمال شرعیه معتبر است عبارت از نیست و در آیه کریمه چون اتیان
و تقدیم وضو مفید است بوقت اراده صلوة لفظ کما امر الله نیز اشارت است
باینکه وضو واجب لنفسه نیست بلکه واجب است از برای استباحت صلوة و
در تفسیر علی بن ابراهیم تفسیر الی المرافق به من المرافق ذکر کرده که این آیه
کریمه در تفسیر مذکور محکم است یعنی بتواتر روایات ائمه علیه السلام این آیه

تفسیر محکم است و تقیید مسح راس و رجلین بمرة واحده صریح است در منع تکرار
مسح و بمفهوم مخالف میتواند بود که تعریض باشد بجواز تکرار غسل نزد جماعه
که دلالت مفهوم مخالف را اعتبار کرده اند یعنی بعد از اذعان و یقین بعقاید
مذکوره مکلف را چنانچه باید دانست و بعمل باید آورد نماز است و مقدمه
نماز طهارتست و آن عبارت است از وضو و غسل و از بدل این دو چون بدل
غیر اصل است و فرع او که در صورت عدم و فقدان اصل اثر العمل می آرند
در کلام امام علیه السلام اکتفا بذکر اصل شده و وضو همچنان که امر کرده است
خدای عز و جل در کتاب خود شستن رو و شستن دو دست است از ابتدای
مرفقین و مسح مقدم راس است و مسح دو پای یکبار ص وَلَا يَنْقُضُ
الْوُضُوءَ إِلَّا غَائِطٌ أَوْ بَوْلٌ أَوْ رِيحٌ أَوْ نَوْمٌ أَوْ جَنَابَةٌ وَإِنَّ
مَنْ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ فَقَدْ خَالَفَ اللهَ تَعَالَى وَرَسُولَهُ
وَتَرَكَ فَرِيضَةَ كِتَابِهِ وَغُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ سُنَّةٌ وَغُسْلُ
الْعِيدَيْنِ وَغُسْلُ دُخُولِ الْمَكَّةِ وَالْمَدِينَةِ وَغُسْلُ
الزِّيَارَةِ وَالْإِحْرَامِ وَأَوَّلِ لَيْلَةٍ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَ

لَيْلَةِ ثَلْثٍ وَعِشْرِيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهٰذِهِ الْاَغْسَالُ
سُنَّةٌ وَغُسْلُ الْجَنَابَةِ فَرِيْضَةٌ وَغُسْلُ الْحَيْضِ مِثْلُهُ ش
ناقض و موجب هر دو بر اسباب وضو در عرف فقها اطلاق میشود اما
بتغایر اعتبار از جهت که عارض متطهر میشود ناقض گویند و از جهت
که باعث بر فعل وضو و غسل میشوند موجب گویند و از کلام امام علیه السلام
همچنین مستفاد شده که مراد بنقض ایجاب است و الا موجبات غسل
نواقض وضو هستند و موجب وضو نیستند ظاهر او در کلام امام علیه السلام
مراد ذکر چیزهای است که موجبات وضواند و لیس و الا حیض و استحاضه هر دو
موجب وضو و غسل هستند ریح از موضع معتاد و هرگاه موضع معتاد بند باشد
ناقض وضو است و چون خروج از غیر معتاد با عدم انسداد موضع معتاد
نادر است لهذا در کلام امام علیه السلام مطلق ریح ذکر شده چون نوم از
راه عدم ادراک و احساس ناقض است میتواند بود که هر مسکر و مزیل عقل
که ناقض وضو است در کلام امام علیه السلام حکم آن در ضمن بیان حکم
نوم مستفاد باشد یا آنکه میتواند بود که مغمی علیه و مجنون بحیثیت اعتبار

اغمای

اغمای و جنون از حیز تکلیف بیرون اند از جهت در کلام امام علیه السلام
حکم آن در ضمن بیان حکم نوم مستفاد باشد یا آنکه میتواند بود که مغمی علیه و
مجنون بحیثیت اعتبار اغمای و جنون از حیز تکلیف بیرون اند از جهت
در کلام امام علیه السلام ذکر حکم اینها نشده باشد و عدم تعرض بذکر
حکم مسکر که ناقض وضو است نظر بحسن ادب و در کمال تنبیه و تادیب غافلین باشد
تا اشعار شود باینکه مسلم ملزم احکام شرعی که مجتنب از استعمال مسکرات
و سایر محرمات باشد و مستغنی باشد از بیان حکم آنها حیض در لغت روان
شدن خون و استحاضه باب استفعال است از حیض و در عرف شرع حیض
خونی است که می بینند انرا زنان بعد از تمام کردن نه سال هلالی و پیش از
تمام کردن پنجاه سال اگر آن زن قرشیه و نبطیه و اگر قرشیه یا نبطیه باشد پیش
از تمام کردن شصت سال و خون حیض در اغلب بدفع و تندی بر می آید و
گرم و غلیظ میباشد و خون حیض ما حد اشتقاق استحاضه است و استحاضه
بعد از ایام حیض معتاد میباشد میتواند بود که در کلام امام علیه السلام
عدم تعرض بذکر استحاضه و اکتفا بذکر حیض نظر بآن باشد یعنی ناقض وضو

یا غیر معتاد ۵۴

و موجب وضو نیست مگر غایط یا بول یا ریحی که از موضع معتاد بر تقدیر انسداد
موضع معتاد بر می آید یا خواب که بر حاستین سمع و بصر غالب آید یا به جنابت
که بغیبوبت حشفه در قبل یا انزال منی متحقق میشود و بتحقیق باید دانست
این را که هر کس مسح کند بر دو پای موزه پس بتحقیق مخالفت کرد کتاب
خدا تعالی را و مخالفت کرد رسول خدا را صلی الله علیه و اله و بتحقیق ترک کرد
فریضه کتاب خدا را و غسل روز جمعه سنت است و غسل عید فطر و عید قربان
و دخول در شهر مکه و مدینه و غسل زیارت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و غسل
احرام و غسل شب اول ماه رمضان و غسل شب نوزدهم و شب بیست و
یکم و شب بیست و سیوم از ماه رمضان پس این غسلهای سنت است و
غسل جنابت واجب است و غسل حیض و غسل استحاضه نیز مانند آن واجبست
ص وَالصَّلٰوةُ الْفَرِيضَةُ الظُّهْرُ اَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَالْعَصْرُ
اَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَالْمَغْرِبُ ثَلٰثُ رَكَعَاتٍ وَ
الْعِشَاءُ الْاٰخِرَةُ اَرْبَعُ رَكَعَاتٍ وَالْغَدَاةُ رَكْعَتَيْنِ
هٰذِهِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكَعَاتٍ وَالسُّنَّةُ اَرْبَعٌ وَثَلٰثُوْنَ

رکعة

رَكْعَةً ثَمَانَ رَكَعَاتٍ قَبْلَ فَرِيضَةِ الظُّهْرِ وَثَمَانَ رَكَعَاتٍ ۵۴
قَبْلَ الْعَصْرِ وَاَرْبَعُ رَكَعَاتٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَرَكْعَتَانِ
مِنْ جُلُوسٍ بَعْدَ الْعَتَمَةِ تُعَدَّانِ بِرَكْعَةٍ وَثَمَانُ رَكَعَاتٍ
فِي السَّحَرِ وَالشَّفْعُ وَالْوِتْرُ ثَلٰثُ رَكَعَاتٍ يُسَلِّمُ بَعْدَ
الرَّكْعَتَيْنِ وَرَكْعَتَانِ الْفَجْرِ ش عتمه بفتح عین مهمله و تای مثناه فوقانیه
ثلث اول شب بعد از غیبوبت شفق را گویند که وقت نماز عشا است یعنی نماز
واجب پنج است یکی نماز ظهر چهار رکعت است دویم نماز عصر چهار رکعت است
سیوم نماز مغرب سه رکعت است چهارم نماز عشا چهار رکعت است
پنجم نماز صبح دو رکعت است این نماز واجب مجموع هفده رکعت است
که در پنج وقت باین طریق باید گذارد و نماز سنت شبانروزی سی و چهار رکعت
هشت رکعت پیش از فریضه ظهر است و هشت رکعت پیش از فریضه عصر است
و چهار رکعت بعد از نماز مغرب است و دو رکعت نشسته بعد از نماز عشا است
که یک رکعت ایستاده حساب میشود و هشت رکعت در وقت سحر و دو رکعت
شفع و یک رکعت وتر سه رکعت است که بعد از دو رکعت شفع سلام داده

میشود دو رکعت نافلهٔ صبح است ص والصلوة في اول الوقت افضل
وافضل الجماعة على الفرد اربع وعشرون درجة
ولا صلوة خلف الفاجر ولا يقتدى الا باهل
الولاية ولا يصلّ في جلود الميتة ولا جلود السباع
ولا يجوز ان يقول في التشهد الاول السلام علينا
وعلى عباد الله الصالحين لان تحليل الصلوة التسليم
فاذا قلت هذا فقد سلّمت ش ونماز در اول وقت افضل
است وفضل نماز بجماعت بر نماز به تنهائی به بیست وچهار درجه است وصحیح نیست
نمازیکه در پی فاجر فاسق گذارده شود واقتدا کرده نمیشود مگر باهل ولایت
که شیعیان ومحبان خاندان حضرت امیر وائمه طاهرین علیهم السلام اند ونماز
گذارده نمیشود در پوست میته ودر پوست سباع که حیوانات غیر ماکول اللحم اند
وجایز نیست گفتن در تشهد اول السلام علینا وعلى عباد الله الصالحین
زیرا که بدرستیکه تحلیل نماز یعنی چیزیکه بآن از نماز بر اید تسلیم است پس هرگاه
بگوی تو این کلمهٔ السلام علینا را پس بتحقیق سلام گفته تو وقطع نماز کرده

ص ثم التقصير في ثمانية فراسخ وما زاد واذا قصرت افطرت
ومن لم يفطر يجز عنه صومه في السفر وعليه القضاء
لانه ليس عليه صوم في السفر والقنوت سنة واجبة
في الغداة والظهر والمغرب والعشاء الاخيرة ش
والعصر ص
فرسخ سه میل است وهر میلی چهار هزار ذرع است یعنی کم کردن دو رکعت اخر
در نماز چهار رکعتی در قطع مسافت هشت فرسخ است وانچه زیاده برین هشت
فرسخ باشد وهرگاه قصر کنی نماز را بقطع مسافت قصر افطار میکنی اگر در روز
مسافرت روزه باشی وهرکس افطار نکند در سفر جایز نیست روزه او وبر او
متحقق است قضای صوم ایام سفر زیرا که خدا تعالى بر او روزه واجب نکرده و نیست
بر او روزه در حالت سفر وقنوت بعد از قرائت رکعت دویم سنت موکده است
در نماز صبح وظهر وعصر ومغرب وعشا ص والصلوة على الميت خمس
تكبيرات فمن نقص فقد خالف السنة والميت
يسلّ من قبل رجليه ويرفق به اذا ادخل قبره والاجهار
بسم الله الرحمن الرحيم في جميع الصلوة سنة ش نزد اکثر فقها

نماز بر میت که شش سال تمام کرده باشد و مسلم باشد یا در حکم مسلم باشد مثل اطفال ٥٧
مومنین واجب است و نزد بعضی بر بالغ اثنا عشری واجب و بر غیر او سنت
و آنکه در حکم مسلم باشد مثل طفل و مجنون و متولد باشد از مسلم و لقیط دار
اسلام یا دار کفر اگر در آن دار کفر مسلمانی باشد که ممکن باشد تولد این لقیط
از او و آنکه اسیر و مسبی باشد و در دست مسلم بنا بر قول تبعیت آن مسبی با مسلم
دار اسلام چنانچه مختار صاحب لمعه است هر چند که آن مسبی فرزند زنا باشد و در
فرزند مسلم که بزنا حاصل شده باشد فقها تردد کرده اند که آیا در حکم مسلم هست
یا نه و نظر بانتفای تبعیت شرع در تولد او بزنا نفی الحاق او بپدرش مینماید
و نظر بانکه فرزند مسلم است هر چند که بزنا حاصل باشد الحاق بپدرش مینماید
سیل کشیدن و ظاهر امر او در اینجا کشیدن جامههای میت است از جانب
پای رفق نرمی کردن و نزد فقها سنت است رفق با مرده از وقت احتضار
تا دفن میت و تخصیص رفق بوقت در آوردن در قبر نظر باز دیاد وحشت
در وقت در آوردن در قبر میتواند بود که از راه مبالغه در امر برفق باشد
یعنی نماز مرده پنج تکبیر است بعد از تکبیر اول شهادتین و بعد از تکبیر دویم درود

بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم اجمعین و بعد از تکبیر سیوم دعای مغفرت ٥٨
از برای مومنین و مومنات و بعد از تکبیر چهارم دعا از برای مرده اگر مومن
است و اگر کافر است یا در حکم کافر دعای زیادت نکال و وبال و بعد از
تکبیر پنجم انصراف از پیش جنازه پس هر گاه که کم کنند در نماز بر مرده از پنج
تکبیر یک تکبیر را چنانچه مذهب اهل سنت است پس تحقیق مخالفت کرده است
سنت را و کشیده میشود و نزع کرده میشود جامههای میت از جانب پای او
و نرمی کرده شود با مرده هر گاه در آورده شود در قبرش و بلند خواندن بسم الله
الرحمن الرحیم در جمیع نمازها سنت است ص وَالزَّكٰوةُ الْفَرِيضَةُ فِي كُلِّ
مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ وَلَا يَجِبُ فِيمَا دُونَ ذٰلِكَ
وَلَا يَجِبُ الزَّكٰوةُ عَلَى الْمَالِ حَتّٰى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَلَا
يَجُوزُ أَنْ يُعْطَى الزَّكٰوةَ غَيْرَ أَهْلِ الْوِلَايَةِ الْمَعْرُوفِينَ
وَالْعُشْرُ مِنَ الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ إِذَا بَلَغَ
أَوْسُقٍ
خَمْسَةَ وَالْوَسْقُ سِتُّونَ صَاعًا وَالصَّاعُ أَرْبَعُ أَمْدَادٍ
وَزَكٰوةُ الْفِطْرِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ رَأْسٍ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا

حُرًّا اَوْ عَبْدًا وَذَكَرًا اَوْ اُنْثىٰ مِنَ الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ وَالتَّمْرِ وَ
الزَّبِيْبِ صَاعٌ وَهُوَ اَرْبَعَةُ اَمْدَادٍ وَلَا يَجُوْزُ دَفْعُهَا
اِلَّا اِلَى اَهْلِ الْوِلَايَةِ ش زكوة كه از جهت مال واجب میشود ادا جهت
اخراج ان بر بالغ و عاقل و بر غیر او واجب نیست و بدانکه زکواه در طلا و نقره
هرگاه بنصاب برسند واجب است و تا بنصاب نرسد واجب نیست و در طلا
دو نصاب است اول بست دینار که تا به بست دینار نرسد طلا زکواة ندارد و هر
دیناری یکمثقال است و چون به بست دینار برسد زکواة ان نصف مثقال
است که در چهل نصف نصاب زکواة یک نصف است که آن بوزن یکدرهم
است و له سبع درهم و درهمی شش دانگ و دانگی هشت دانه جو است علی
المشهور و بقولی نصاب طلا چهل دینار است یعنی هرگاه بعد از بست دینار
چهار دینار زیاده شود دو قیراط است چون دیناری بست قیراط است
و چهار دینار هشتاد قیراط است دو قیراط چهل دانگ است و بعد از این چهار
دینار هرگاه بچهار دینار دیگر برسد همین زکواة است تا هر قدر که بالا رود
و در نصاب نقره نیز دو نصاب است نصاب اول دو صد درهم است که تا

دو صد

بدو صد درهم نرسد زکواة ندارد و چون بدرجه درهم برسد زکواة باید
داد و ان پنج درهم است و نصاب دویم چهل درهم است یعنی از دویست درهم
چون بچهل درهم برسد زکواة و تواند بود که اکتفا کردن حضرت امام علیه السلام
بنصاب اول نقره بنابران باشد که این حساب نصابین نقدین با حساب
دو صد درهم نصاب را بنجد درهم زکوة که حساب چهل و یک است برابر است
چنانچه ذکر شد و گذشتن سال در زکوة نقدین و در زکوة چهار پایان
معتبر است عبارتست از انقضای یازده ماه هلالی که در اول ماه دوازدهم
باید اخراج زکوة نمود و ماه دوازدهم و بقول اکثر فقها داخل سال اول است
و در سال دویم نمی توان حساب کرد مد عبارتست از دو رطل و چهار یک
رطل عراقی و رطل عراقی بنابر اشهر که صاحب مدارک ذکر کرده یکصد و سی
درهم است یعنی زکوة واجب نیست زکوة تا بر گذشتن و تمام شدن بر آن
مال سال که عبارت از اول ماه دوازدهم است و جایز نیست که داده شود
زکواة بغیر اهل ولایت که محبان و شیعیان ائمه هدایت اند و زکوة غله ده هم
حصه است از گندم و جو و خرما و میویز هرگاه برسد غله بنصاب پنج اوسق و اوسق

شفعت صاع است وصاع چهار مد است وزكوة فطره واجب است بر سر هر صغير
وكبير حر باشد يا عبد مرد باشد يا زن از گندم وجو وخرما وزبيب يكصاع
وآن چهار مد است وجايز نيست دفع زكوة فطره مگر باهل ولايت كه محبان و
شيعيان اهلبيت هدايت اند ص وَاَكْثَرُ الْحَيْضِ عَشَرَةُ اَيَّامٍ وَ
اَقَلُّهُ ثَلٰثَةُ اَيَّامٍ وَالْمُسْتَحَاضَةُ تَحْتَشِي وَتَغْتَسِلُ وَتُصَلِّي
وَالْحَائِضُ تَتْرُكُ الصَّلٰوةَ وَلَا تَقْضِي وَتَتْرُكُ وَتَقْضِي
وَصِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَرِيضَةٌ لِلرُّؤْيَةِ وَيُفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ يُصَامُ
وَلَا يَجُوزُ اَنْ يُصَلِّيَ تَطَوُّعًا فِي جَمَاعَةٍ لِاَنَّ ذٰلِكَ
بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ فِي النَّارِ وَصَوْمُ ثَلٰثَةِ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ
اَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ سُنَّةٌ فِي كُلِّ عَشَرَةِ اَيَّامٍ يَوْمُ
اَرْبَعَاءَ بَيْنَ الْخَمِيسَيْنِ وَصَوْمُ شَعْبَانَ حَسَنٌ لِمَنْ صَامَهُ وَاِنْ
قُضِيَتْ فَوَائِتُ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَفَرِّقًا اَجْزَأَ ش
احتشا يعني در آوردن زن چيزي را مانند پنبه در فرج كه منع كند از آلوده كردن
خون رخت را وخون استحاضه اگر آلوده كند پنبه را وبگذرد از پنبه بلته واجبست

بدل كردن پنبه وپاك كردن آنچه ظاهر است از محل خون وواجب است وضو براي
هر نماز واگر بگذرد از پنبه وروان نشود پس با تغيير پنبه وتطهير موضع خون
واجب است تغيير خرقه وغسل از براي نماز صبح واگر روان شود پس با تغيير پنبه
ولته وتطهير موضع خون وغسل صبح واجب است يك غسل از براي نماز ظهر و
عصر ويك غسل از براي نماز شام وعشا پس با اين اعمال آن زن
مستحاضه در حكم طاهر است وصحيح است نماز وروزه وتطوع نماز سنت
گذاردن وميتواند بود كه جهة تخصيص سه روز از هر ماه بذكر از ميان ساير
ايام صوم مستحب اين باشد كه بحكم مَنْ جَآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
اَمْثَالِهَا ملتزم روزه سه روز از هر ماه حكم صايم دهر باشد وثواب او
برسد وتخصيص صوم شعبان بنظر بزيادت فضيلت او باشد يعني
اگر مدت حيض ده روز است وكمتر آن سه روز است وزن مستحاضه
پنبه ولته در فرج ميگذارد وخود را از نجاست وآلودگي آن نگه ميدارد
وغسل ميكند ونماز ميكند وحايض ترك ميكند نماز را وقضاي نماز نميكند
وترك ميكند صوم را وقضاي صوم بجامي آرد وروزه ماه رمضان واجب است

و روزه گرفته میشود بدیدن هلال و عید کرده می شود بدیدن هلال و جایز نیست
که گذارده شود نماز سنتی بجماعت زیرا که این بدعت است و هر بدعت ضلالت
و گمراهی است و هر ضلالت بجهنم می برد صاحبش را و روزه داشتن سه روز
در هر ماه سنت است چنانچه در ده روز یک روزه داشته شود چهارشنبه در میان
دو پنجشنبه یعنی پنجشنبه اول ماه در دهه اول و چهارم وسط ماه و پنجشنبه آخر ماه
و روزه داشتن ماه شعبان حسن است برای هر که روزه دارد ماه شعبان را و اگر
گذارده شود قضای ماه رمضان بفاصله ایام و شهور تا ماه رمضان دیگر رواست
ص وَحَجُّ الْبَيْتِ فَرِيضَةٌ عَلَى مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا
وَالسَّبِيلُ الزَّادُ وَالرَّاحِلَةُ مَعَ الصِّحَّةِ وَلَا يَجُوزُ الْحَجُّ إِلَّا
مُتَمَتِّعًا وَلَا يَجُوزُ الْقِرَانُ وَالْإِفْرَادُ الَّذِي يَسْتَعْمِلُهُ
الْعَامَّةُ إِلَّا لِأَهْلِ مَكَّةَ وَحَاضِرِيهَا وَلَا يَجُوزُ الْإِحْرَامُ
دُونَ الْمِيقَاتِ قَالَ اللهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ
لِلّٰهِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُضَحِّيَ الْخَصِيُّ لِأَنَّهُ نَاقِصٌ وَيَجُوزُ الْمَوْجِيُّ
حجة الاسلام که باصل شرع در عمر یکبار است واجب است بهشت شرط اول

بلوغ دویم عقل سیم حریت چهارم مالک بودن زر زاد و راحله و این شرط از برای
کسی است که در مکه حاضر نباشد پنجم خرج معاش عیال است ششم صحت از
مرضی است که از سفر ضرر یابد و قدرت بر سواری نداشته باشد هفتم خالی
بودن راه است از دزد و دشمن و مانند آن هشتم امکان رسیدن است
در وقت حج و کلام من استطاع الیه سبیلا مع الصحة
جامع است این هر هشت شرط او حج سه قسم است تمتع و افراد و قران و
حج تمتع واجب است بر هر که منزل او از مکه به دوازده میل دور باشد و دو قسم
دیگر واجب است بر اهل مکه و بر هر که دور از مکه کمتر از دوازده میل منزل او باشد
و در حج تمتع عمره که احرام آن از میقات میگیرند مقدم است بر اعمال حج که احرام
آن از مکه میگیرند و در حج افراد و قران عمره موخر است و اعمال این دو قسم
مثل هم است و فرق میان این دو این است که در حج قران حاجی با خود همراه میدارد
هدی را از جنس بخلاف افراد و میقات شش است اول عقیق و آن میقات گاه احرام
اهل عراق است دویم شجره و آن میقات اهل مدینه در حالت اختیار است و با ضطرار
سیوم جحفه است و آن میقات اهل شام است چهارم کوه یلملم از برای یمن پنجم

٦٥ قران المنازل وآن میقات اهل طائف است وهر که منزل اول نزدیک باشد مکه است
از برای حج وعمره عبارتست از بعض مناسک حج که در بسایط کتب فقهی مذکورست
خصا بکسر خاء معجمه وبعد الف خایه کشیدن خصی خایه کشیده موجی آنکه کوفته شود رگهای
خصیتین او میان دو سنگ یعنی قصد طواف خانه کعبه بمناسک وآداب مقرره واجب
است بر هر که قدرت واستطاعت آن داشته باشد از روی سبیل وآن زاد وراحله است
با صحت وتندرستی وجایز نیست بر هر که دور است از مکه گذاردن حج مگر در حالتی
که حج تمتع بگذارد وجایز نیست حج قران وحج افراد که بجای آورد آنرا عامه که مخالف
دین اهلبیت اند مگر اهل مکه را وجماعتی را که در مکه حاضر باشند وجایز احرام گرفتن
از برای حج وعمره بغیر میقات که خدا تعالی عز وجل مقرر باید تمام کنید حج وعمره را
از برای خدا پس هر بهج که خدا فرموده وبها دیان راه او بجا نموده اند باید که آنجا
مناسک را بجا آورد وجایز نیست که قربانی کرده شود حیوان خایه کشیده را زیرا که
ناقص است وجایز است قربانی کردن حیوان خایه کوفته ص وَالْجِهادُ واجِبٌ
مَعَ الْاِمامِ الْعَدْلِ وَمَنْ قُتِلَ دُونَ مالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ وَ
لا يَجُوزُ قَتْلُ اَحَدٍ مِنَ الْكُفّارِ وَالنَّصارى فِي دارِ التَّقِيَّةِ

الا

٦٦ اِلّا قاتِلٍ اَوْ ساعٍ فِي فَسادٍ وَذلِكَ اِذا لَمْ تَخَفْ عَلى
نَفْسِكَ وَعَلى نَفْسِكَ وَعَلى اَصْحابِكَ وَالتَّقِيَّةُ
فِي دارِ التَّقِيَّةِ واجِبَةٌ وَلا حِنْثَ عَلى مَنْ حَلَفَ
تَقِيَّةً يَدْفَعُ لَها ظُلْماً عَنْ نَفْسِهِ ش شهید کسی را گویند که کشته
شود در جهادی که در راه خدا کند بدانکه صاحب قواعد شهیدی در آن کتاب
مستطاب ذکر کرده که تقیه باحکام خمسه اصول پنج قسم منقسم میشود یعنی تقیه گاه
هست که واجب است وآن در وقت است که معلوم یا مظنون شود ورسیدن
ضرر بترک تقیه بصاحب تقیه یا به بعض مؤمن وگاه هست که تقیه مستحب است
وآن در وقتی است که بیم ضرر عالی نداشته باشد وتوهم ضرر ناگاه یا حال با توهم
ضرر سهلی کند وگاه هست که تقیه مکروه است وآن در وقتیست که تقیه کند در امر
مستحبی که ضرر عاجلی وآجلی در ترک آن نباشد وگاه است که تقیه حرام است وآن
در ترک واجب است هرگاه ایمن باشد از ضرر عاجلی وآجلی ودر قتل مسلم
زیرا که مرویست که تقیه از برای محفوظ ماندن خونهای مشروع شده است پس
هرگاه تقیه بریختن خونها رسد در آنوقت تقیه مباح است وآن در بعض مسامات است

که عامه انرا ترجیح دادند و بترک آن ضرری رسد و ایضا او دران کتاب ذکر کرده
که تقیه مباح میکند هر جبر یراحتی اظهار کلمه را و اگر تقیه کند گناهکار میشود
مگر در اظهار کلمه کفر و در اظهار برائت از اهل بیت علیه السلام که درین
دو جا به ترک گناه کار نمیشود بلکه تقیه درین دو جا یا واجب یا مستحب است و
جناب سیادت و افادت مآب میر محمد باقر داماد علیه الرحمة در کتاب نبراس ذکر
کرده که تقیه نیست در آنچه بنص و سنت و شریعت اسلام میرساند و تقیه در امور
عظیمه دینیه و تقیه در حق ائمه دین نیست و تقیه در ریختن خونهای و در سب نبی و
انبیا و ائمه هدی و در برائت از آنها و در اظهار برائت دین اسلام نیست
و مترجم گوید که بعض امرا و مقربان بادشاه هندوستان در کیفیت تقیه و
در معاشرت عامه بر تقیه که الزام مالا یلزم مینمایند از عدم تدقیق و از عدم
امعان نظر است در کیفیت وجوب تقیه و همچنین بعضی جهال شیعه اثنا عشریه
در پناه تقیه اعانت اهل ضلالت و بدعت بر خود لازم میدانند و در اختلاط
و معاشرت با آنها محبت و صداقت ظاهری را با صفای طینت و حسن نیت و خلوص
عقیدت بتصمیم قلب و ته دل میرساند از عدم و جهالات در دین است خدا پناه دهد

ازین خصلت ما محفوظ و قاتل گشتن او جایز است در زمان قدرت و غیبت بعموم
دورت دارد یکی آنکه هر آنکس باید و فا ضد آنکس باشد و آنکس نظر بوجوب
دفع سبقت کند او را بکشد دوم آنکه صاحب دو نیت بقصاص قاتل او را بکشد
و لفظ حدیث شامل هر دو قسم است و تخصیص اجرای حدود با امام یا نایب
امام مخصص است مفاد حدیث را بقسم اول و حنث بکسر حا و سکون نون
و ثای مثلثه خلاف کردن سوگند و گناهکار شدن و معصیت نمودن بعض
جهاد و قتال با کفار واجبست با امام عادل و هر که کشته میشود در پیش مال خود
نیز از برای حفظ مال با غنیم جنگ کند و کشته شود پس او شهید است و جایز
نیست کشتن هیچیک از کفار و نصاری در دار تقیه مگر کسی را که قاتل باشد
یا ساعی در فساد باشد و این کشتن قاتل در صورتی است که نترسد بر نفس
و اصحاب خود و تقیه واجب است و گناهی نیست بسبب خلاف نمودن در سوگند
بر هر که قسم خورد از روی تقیه که دفع کند بآن ظلم را از نفس خود ص
وَالطَّلَاقُ لِلسُّنَّةِ عَلَىٰ مَا ذَكَرَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ
وَسُنَّةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَلَا يَكُونُ

الطَّلاقُ لغير السُّنَّةِ وكُلُّ طلاقٍ يخالفُ الكتابَ
فليسَ بطلاقٍ كما أنَّ كُلَّ نكاحٍ يخالفُ
الكتابَ فليسَ بنكاحٍ ولا يجوزُ الجمعُ بينَ اكثرَ
مِنْ اربعِ حرائرَ واذا طلّقتَ المرأةَ للعدّةِ ثلثَ
مرّةٍ لم تحلّ لزوجها حتّى تنكحَ زوجاً غيرَه وقالَ اميرُ
المؤمنينَ عليهِ السَّلامُ اتّقوا تزويجَ المطلّقاتِ
ثلاثاً في موضعٍ واحدٍ فانّهنَّ ذواتُ ازواجٍ ش
طلاق در عرف شرع ازالهٔ قید نکاح است بغیر عوض بصیغهٔ طالق مثلا انتِ او
رجعي او فلانة طالق واین طلاق سنت به یازده شرط است در
سنت نبوی مشروع است اول بلوغ دویم عقل سیم اختیار چهارم قصد طلاق
که صیغه طلاق بی قصد گفته شود صحیح نباشد پنجم زن در نکاح دایمی باشد ششم
انکه زن مدخوله خالی از حیض و نفاس و حمل باشد و زوج او حاضر باشد
هفتم انکه در طهری باشد که در ان طهر با وی نزدیکی نشده باشد هشتم
گفتن صیغه تصریح است که از شرط خالی باشد چنانچه ذکر شد نهم این طلاق

را نسبت بزوجه کند چنانچه مذکور شد نه نسبت بخود چنانچه بگوید انا منک
طالق دهم انکه دو مرد عادل صیغه طلاق را بشنوند یازدهم تعین مطلقه
است و طلاق بی تحقیق این شروط شرعی نیست و منعقد نشود و عدة
مطلقه سه طهر است همچنانکه بعد از طهر ثالث حیض را ببیند و اگر با وجود
انکه در سن حیض باشد و حیض نشود عدة او سه ماه است یعنی ثبوت و
تحقق طلاق از برای سنت است یعنی از انجهت است که بر طبق فرموده شارع
و نهج مامور بعمل می اید بنابر انچه ذکر کرده از خدای عز و جل در کتاب خود
بنابر سنت رسول او صلی الله علیه و اله و غیبا شد طلاق بغیر سنت و بغیر انچه
فرموده خدا و رسول اوست و هر طلاقی که مخالف کتاب خداست پس نیست
ان طلاق صحیح نیست همچنانکه هر نکاح که مخالف کتاب خدا است پس ان نکاح
نیست بلکه از اسفاح میگویند و جایز نیست جمع کردن میان اکثر از چهار حره
هرگاه طلاق داده شود زن را از برای عدة یعنی در ان طلاق عدة مرعی شود
و همچنین طلاق داده شود سه بار حلال نیست ان زن شوهرش را تا وقتیکه ان
زن نکاح کند با شوهر دیگر گفت حضرت امیر المومنین علیه السلام که بپرهیزند از نکاح

ان طلاق و باین معنی

دیگر غیر ان شوهر

۷۱ در آوردن زنانی را که سه طلاق گفته شوند دریکجا پس بدرستی که آن
زنان صاحبان شوهر اند یعنی به سه طلاق گفتن دریکجا که شرعی نیست زن
از شوهر خود جدا نمیشود ص وَالصَّلوٰةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاجِبَةٌ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَعِنْدَ الْعُطَاسِ
وَالذَّبَائِحِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَحُبُّ أَوْلِيَاءِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَاجِبٌ وَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ وَلَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي الْخَالِقِ وَ
لَا لِغَيْرِهِمَا فَإِنَّهُ لَا يَجُوزُ طَاعَةُ الْمَخْلُوقِ وَفِي مَعْصِيَةِ
الْخَالِقِ ش بدانکه مقام مقام وجوب محبت اولیاء الله وعداوت اعداء
الله است وصلوات که عبارت از طلب رحمت است وفرع محبت است از جهة
امام علیه السلام در مقام وجوب صلواة بر پیغمبر علیه السلام ذکر کردند وظاهر است
که مراد بکل موطن هر موضع ذکر آنحضرت است صلی الله علیه وآله چنانچه رئیس المحدثین
در کتاب من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت فرمودند که صلی علی النبی وآله کلما ذکرته او ذکره
ذاکر عندک فی اذان او غیره یعنی درود بفرست بر پیغمبر صلی الله علیه وآله هرگاه

وکذلک بعض اعداء الله والبرائة منهم ومن اعمالهم وترک الوالدین واجب

باد کنی

۷۲ یاد کنی تو آنحضرت را صلی الله علیه وآله یا یاد کند آنحضرت را یاد کننده نزد تو
در اذان یا در غیر اذان ومفاد لفظ حدیث اصل واینحدیث که در تایید مراد
بان ذکر شده هر دو صریح اند در رد عامه که بعض ایشان رفته با آنکه واجبست
صلواة بر آنحضرت در عمر یکبار وبعض ایشان رفته اند با آنکه در هر
مجلس یکبار در ذکر آنحضرت چنانچه خاتم المجتهدین شیخنا شیخ بهاء الملة والدین
تحقیق نموده اند واظهر آنست از اینکه باسم ذکر کرده شود یا بلقب یا بکنیت یا بضمیر راجع
بآنحضرت صلی الله علیه وآله وادای قدر واجب از صلوة اینست که بگویند
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یعنی صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه وآله واجبست
در هر موضع ذکر وهر وقت عطسه ودر وقت ذبح کردن ذبایح چنانچه در
در دعای ذبح که ماثور است صلواة بر پیغمبر صلی الله علیه وآله هم مذکور است
ودر غیر اینها ومحبت اولیاء الله واجبست وهمچنین واجبست بغض اعداء
الله وواجب است برائت وبیزار بودن از دشمنان خدای عز وجل وبیزار
بودن که از هر که اعتقاد کند اعداء الله را وواجبست نیکوی کردن به پدر و
مادر هر چند کافر باشند ونیکوی کردن بوالدین مشرک لازم ندارد محبت

واجبست صلوة

۷۴ محبت انها من حيث الشرك والكفر وصحيح نيست اطاعت والدين در
معصيت خالق وصحيح نيست اطاعت غير والدين در معصيت خالق براى
اينكه راست ودرست اينست كه صحيح نيست اطاعت هيچ مخلوقى در نافرمانى
ومعصيت خالق   وَزَكوةُ الجَنِينِ ذَكوةُ اُمِّهِ اِذَا اَشْعَرَ وَ
اَوْبَرَ وَتَحْلِيلُ مُتْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ اَنْزَلَهُمَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي
كِتَابِهِ وَسُنَّتِهِمَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُتْعَةُ
النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الحَجِّ   ذكواة در لغت ذبح كردن ومراد درينجا
جيزيست كه سبب شود از براى حلال شدن وخوردن حيوان ودرين حديث
ودر روايات ديگر كه از پيغمبر وائمه هدا صلى الله عليه واله وعليهم اجمعين
مرويست لفظ ذكواة الجنين وذكوة امه روايت شده وباين دلايل
فتوى كافى بود ذبح مادر در حليت بچه كه جنين است شيخ زين الدين رضى الله
عنه صاحب شرح لمعه باعتبار افاده تركيب ذكو الجنين ذكوة امه
كه مبتدا وخبر است كه انحصار مبتدا كه ذكوة الجنين است در خبر كه ذكواة ام است
ذكر كرده حلال بودن جنين بمجرد ذبح مادرش مشروط است بانكه تمام خلقت

داشته

۷۴ داشته باشد واعضايش همه درست شده باشد وموى در بدنش روئيده باشد
وچون روئيدن مو بعد از اتمام شدن خلقت ميباشد حضرت امام عليه السلام
اكتفا بذكر قيد اذا اشعر او اوبر نموده ودر امدن روح در بدنش
يا در نيامدن وهمچنين برامدن جنين بعد از ذبح مادرش زنده يا مرده هيچكدام
شرط نيست بلكه بعد از تمام شدن خلقت واعضا وروئيدن مو بهر حالتى
كه باشد بمجرد ذبح مادرش ميتوان خورد وحلال كردن دو متعه كه در كتاب
خدا نازل شده يكى متعه زنان است كه در سوره نسا فرموده فَمَا اسْتَمْتَعْتُم
بِهِ مِنْهُنَّ فَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وبيضاوى از علماى اهل سنت در تفسير اين ذكر كرده
كه قول شده بانكه ايه در شان متعه است كه در سه روز در وقت فتح مكه حلال بود وبعد از ان
منسوخ شده است وثعلبى از علماى عامه نقل كرده از ابى نصيره كه او گفت
كه سوال كردم ابن عباس را از جواز متعه پس گفت ابن عباس كه ايا تو قرائت
نكرده سوره نسا را گفتم ارى گفت قرائت نكرده ايه فَمَا اسْتَمْتَعْتُم
تا اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى گفتم اينچنين قرائت نكرده ام ابن عباس گفت
كه بخدا قسم كه اينچنين حق تعالى اين ايه را نازل گردانيده وابن عباس سه

مرتبه این قسم را یاد نمود و عمرو بن حصین گفت که آیه متعه در کتاب خدا نازل
شده و ناسخ آن نازل نشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد ما را بمتعه کردن
پس ما متعه کردیم و حضرت فوت شدند و ما را از آن نهی نفرمودند پس
گفت شخصی برای خود آنچه را خود خواست یعنی خلیفه ثانی با وجود آیه کتاب
الله و امر رسول صلی الله علیه و آله منع نمود از متعه کردن و گفت مُتْعَتانِ
كانَتا عَلىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا
أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا یعنی دو متعه اند که بودند آن دو متعه
جایز و مباح و نافذ در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و من حرام کردم آن دو
متعه را و عقوبت میکنم آنکس را که این دو متعه را بجا آورد یکی متعه حج که
آن را حج تمتع گویند و دیگر متعه زنان و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که اگر نه این بود که سبقت نمیکرد مرا بمنع متعه ابن خطاب زنا نمیکرد
مگر قلیلی از مردم و دیگر متعه در کتاب خدا نازل شده متعه حج است که در سوره
بقره آیه فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وارد شده و این صحت حج تمتع بنحوی که سبق
ذکر یافت از خواص امامیه است رحمة الله علیهم و خلیفه ثانی از این حج تمتع منع نمود

تمتع

آنچه با آن حلال شود جنین یعنی بچه که در شکم حیوانات ماکول اللحم است ذکوة زوج
مادرش هست در وقتیکه شعر و وبر که از اقسام موی حیوانست آن بچه برآورده بود آن
دو متعه که خدای عز و جل حلال کرده آنها را و تحلیل آنها را در کتاب خود نازل کرده
و حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجا آوردن آن دو متعه سنت شرع خود کرده
متعه زنان است و متعه حج ص وَالْفَرَائِضُ عَلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللهُ تَعَالَىٰ فِي
كِتَابِهِ وَلَا عَوْلَ فِيهَا وَلَا يَرِثُ مَعَ الْوَلَدِ وَالْوَالِدَيْنِ
أَحَدٌ إِلَّا الزَّوْجُ وَالْمَرْأَةُ وَذُو السَّهْمِ أَحَقُّ مِمَّنْ لَا
سَهْمَ لَهُ وَلَيْسَتِ الْعَصَبَةُ مِنْ دِينِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
فرایض عبارتست از سهامی که در کتاب الله و شرع نبی صلی الله علیه و آله
از برای ورثه مقرر شده و آن شش است اول نصف است و آن از برای
شوهر است با عدم ولد و از برای دختر است با عدم پسر و از برای خواهر مادری
و پدریست یا خواهر پدری است دوم ربع و آن از برای شوهر است با وجود
ولد و از برای زن است هر چند که متعدد باشند با عدم ولد سیوم ثمن است
و آن از برای زن است هر چند که متعدد باشند با وجود ولد چهارم ثلثان

است وآن از برای دو دختر است یا زیاده با عدم پسر و از برای دو خواهر است
یا زیاده از پدری تنها با عدم پسر **پنجم** ثلث است وآن از برای مادر است با عدم
ولد و از برای برادران پدری و مادری یا پدری تنها دو برادر باشند یا
زیاده با عدم ولد **ششم** سدس است وآن از برای پدر است با وجود ولد و از
برای مادر است با وجود ولد یا با وجود برادران پدری تنها با وجود پدر و از
برای برادر یا خواهر مادری است وعَوْل زیاده کردن در سهام است بحیثیتی که نقصان
در همه بیاید مثال عول مثلا دو خواهر پدری اند که سهم آنها ثلثان است و دو خواهر
مادری اند که سهم آنها ثلث است و شوهر که سهم او نصف است و ظاهر است
که قسمت بر فرایض معهوده باشد درینصورت بعد از قسمت ثلثان و ثلث بشوهر
یا نصیب شد پس نزد امامیه نقصان در می آید بر خواهران پدری و مادری
یا خواهران پدری و بر دختران و نزد اهل سنت و جماعت فریضه سهام زیاده
کرده میشود از شش مثلا درینصورت نه سهم قسمت کنند چهار سهم بخواهران
پدری و دو سهم بخواهران مادری سه سهم بشوهر پس برین تقدیر نقصان
بر همه در می آید و این را عول میگویند که نزد امامیه باطلست وعصبه اقارب

و مادری از پدر

پدری و مادری یا

پدری

پدری را گویند و تعصیب رد کردن باقی سهام است بر خویشان و اقارب
پدری که داخل سهام مذکوره مقرره نباشند و ظاهر آنکه عصبه در کلام امام
علیه السلام بمعنی تعصیب است و این هم نزد امامیه اثنا عشریه باطلست
چنانچه کلام امام علیه با آن ناطق است یعنی فرایض سته مذکوره بنابر آنست
که نازل کرده است از خدا تعالی در قرآن مجید در آیات میراث وعول
و نقصان بر صاحبان سهام نیست و میراث نمی برد با وجود ولد و با وجود
پدر و مادر هیچکس مگر شوهر و زن و صاحب سهم که در سهام سته ذکر شده احق
و نزد او ارث است از آنکه سهم نیست او را او خویشان پدری که سهم از سهام
مقرره ندارند و رد کردن باقی سهام بانها از دین خدای عز و جل نیست ص
والعقیقة عَنِ الْمَوْلُودِ الذَّکَرِ وَالْاُنْثیٰ وَاجِبَةٌ وَکَذٰلِکَ
تَسْمِیَةٌ وَحَلْقُ رَاْسِهٖ یَوْمَ السَّابِعِ وَیَتَصَدَّقُ بِوَزْنِ الشَّعْرِ
ذَهَبًا اَوْ فِضَّةً وَالْخِتَانُ سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ لِلرِّجَالِ وَمَکْرُمَةٌ
لِلنِّسَاءِ ش درعقیقه مشهور میان علما آنست که شتر یا گوسفند یا بزی
باید باشد از نر نر و از ماده ماده و ملا محمد باقر مجلسی ذکر کرده برای هر دو

کوسفند نر بهتر است و ذکر کرده که در احادیث بسیار وارد شده که از برای
هر دو کوسفند ماده هم خوبست و درین روایت و در اکثر روایات وارد
شده که عقیقه واجبست چنانچه بعض علما هم قایل بوجوب آن شده اند و مشهور
میان علما آنست که سنت موکده است و وجوب یا استحباب عقیقه در صورتی
است که بعد از ظهر روز هفتم ولادت مولود زنده باشد و الا عقیقه ندارد
و مرویست که راست ترین نامها نامی است که دلالت بر بندگی خدا کند مثل
عبد الله و بهترین نامها نام پیغمبر است یعنی عقیقه از مولود نر و ماده سنت
موکده است و همچنین نام گذاشتن بآن مولود و تراشیدن موی سر او
در روز هفتم و تصدق کرده شود بوزن موی مولود طلا یا نقره و ختنه کردن
سنت موکده است مردانرا و عزیز و گرامی کننده است زنانرا ص وَاَنَّ
اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى لَا يُكَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا وَاَنَّ اَفْعَالَ
الْعِبَادِ مَخْلُوقَةٌ خَلْقَ تَقْدِيرٍ لَا خَلْقَ تَكْوِينٍ وَاللّٰهُ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ وَلَا نَقُولُ بِالْجَبْرِ وَالتَّفْوِيضِ وَلَا يَاْخُذُ اللّٰهُ
الْاَطْفَالَ بِذُنُوبِ الْاٰبَاءِ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى

ويعمل الشر باختيارهم ويعلمه الله

وان

وَاَنْ لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى وَلِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يَعْفُوَ
وَيَتَفَضَّلَ وَلَا يَجُورُ وَلَا يَظْلِمُ لِاَنَّهُ تَعَالٰى مُنَزَّهٌ عَنْ ذٰلِكَ
وَلَا يَفْرِضُ اللّٰهُ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ اَنَّهُ يُضِلُّهُمْ وَيُغْوِيهِمْ
وَلَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَلَا مُصْطَفٰى مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ
اَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَبِعِبَادَتِهِ وَيَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ ش
بدانکه از ینابیع هدایت بتواتر روایات متقاطر است اینمعنی که هیچ موجودی
موجود نمیشود مگر بهفت چیز که تدبیر ایجاد هر موجود بمجموع آن هفت امر بانجام
میرسد و بدون یک چیز از آن هفت چیز وجودی صورت امکان نمی پذیرد
اول مشیت که نظر بکار روبار بشری تعبیر از آن بعزم میکنند دویم اراده که
نظر بکار روبار بشری تعبیر از آن تاکید عزم میکنند سیوم قدر که نظر بکار روبار بشری
تعبیر از آن بتقدیر و تحدید و تعین بحسب طول و عرض و کیل و وزن و حد و صفت
و کم و کیف میکنند چهارم قضا که نظر بکار روبار بشری تعبیر از آن بحکم کردن بنفاذ و
و امضای آنچه بعزم موکده اندازه و پیمانه و رنگسان در ضمیر خود مشخص نموده پنجم
اذن که نظر بکار روبار بشری تعبیر از آن برفع مانع در صدد مراد میکنند ششم

کتاب که نظر بکار و بار بشری عبارت از نقشه و تصویر است و در خزانهٔ الهی که
عالم ایجاد است عبارتست از انتقاش صور جمیع موجودات در لوح محفوظ
هفتم اجل و آن عبارتست از وقت معین که مقدر است برای حدوث
هر موجود و اراده و مشیت الهی در افعال خدا عبارتست از علم بنفع آنها و
در افعال عباد اگر طاعتست عبارتست از رضا بان افعال و اگر معاصی است
عبارتست از نهی خدا از ان افعال و عبارتست از سخط و خذلان خدا
بران با انکه اراده و مشیت خدا در افعال عباد عبارتست از ایجاد آلت
و اقدار و تمکین و عدم منع از ان و معنی قدر که عبارتست از تقدیر طول
و عرض و کیل و وزن و حد و وصف و کم و کیف در افعال خدا و عباد ظاهر
است زیرا که هیچ چیز نیست که اندازه و پیمانه آن همچنانکه هست بر خدا مکشوف
نباشد و معنی قضا در افعال خدا عبارتست از حکم بوجود آن و در افعال
عباد اگر طاعت است عبارتست از حکم بثواب بران و اگر معصیت است
عبارتست از حکم بعقاب بران و اذن در افعال الهی و در افعال عباد
اگر طاعت است عبارتست از امر خدا بوجود و اصدار آن و اگر معاصی است

عبارتست از ترک حفظ و از عدم منع بجبر و قهر و باین تدبیرات خمسه که
موجود میشود آنرا امضا گویند و در هر کدام این تدبیرات بدا ممکنست
و هنگامیکه بامضا میرسد دیگر بدا نمیباشد و خلق تقدیر که در کلام امام علیه السلام
هست عبارتست ازین تدبیرات و از معانی اراده و مشیت و قدر و قضا
که ذکر شده ظاهر شد که اراده و مشیت الهی و قدر و قضای الهی نفی نمیکند
قدرت و اختیار عباد را در افعال ایشان چنانچه اشاعره گمان کرده اند
که نیک و بدی که از عباد صادر میشود در ظاهر و در واقع بمشیت و قدر
و قضای الهی واقع شده و عباد بید خل محض اند در صدور افعال و
از نتیجه این گروه اشاعره را جبریه میگویند زیرا که قایلند بمجبور بودن
عباد در افعال خود و برایشان لازم می آید که تکلیف و ثواب و عقاب که
ضروری دین اسلام است عبث باشد و ثواب و عقاب الهی بیموقع باشد
بلکه العیاذ بالله در عقاب بندگان لازم آید که خدای عز و جل نعوذ با
الله من تلک الظنون الواهیة ظالم باشد و تاثیر اراده و مشیت
و قدر و قضای الهی جل جلاله در افعال عباد بر وجه استقلال بنسبت با ایشان مفوض

وهمچنین که علم وقدرت الهی وسایر تدبیرات الهی در صدور آن افعال بیدخل
محض باشد چنانچه معتزله گمان بردند واین گروه مفوضه میباشند ازین جهت که قایل
اند بتفویض خدا افعال عباد را بعباد باین تقریر ظاهر شد سر کلام امام علیه
السلام وَلا نَقُولُ بِالجَبرِ وَالتَّفوِيضِ و کلام امام علیه السلام وَلِلّٰهِ
اَن يَعفُوَ وَيَتَفَضَّلَ رد است بر جماعه معتزله که ایشان را عدلیه میگویند
وگمان کردند که عقاب گناهکاران اهل اسلام بر خدا واجب است وصاحب
کبیره مسلمان مخلد در جهنم میباشد یعنی بدرستیکه خدای تبارک وتعالی
تکلیف نمیکند هیچ نفس را مگر بقدر وسع وطاقت آن نفس بدرستیکه افعال
بندگان خلق کرده خداوند بخلق تقدیر چنانکه ذکر شد نه بخلق ایجاد وتکوین
چنانچه معتزله گمان کردند وخدا خالق وآفریننده هر چیز است ونمیگوییم ما وقایل
نمیشویم ما بجبر وتفویض ونمیگیرد خدای عز وجل بری را بسقیم وعذاب نمیکند
خدا تعالی طفلها را بگناهان پدرها ونمیدارد هیچ بار برداری که بار تکلیف را
برمیدارد بار دیگری از اهل تکلیف را بدرستیکه شان اینست که نیست مر آدمی
مگر آنچه کسب کند ومر خدای عز وجل را میرسد که عفو کند ودرگذرد از گناه صغیره

وکبیره

وکبیره گنهکار مسلمان وتفضل کند برو خدا تعالی جور وستم نمیکند وظلم نمیکند
زیرا که خدا تعالی منزه است وپاک است ازین صفت جور وستم وواجب نکرده
خدا تعالی بندگان را طاعت وانقیاد کسی که میداند خدا ای که گمراه میکند
آنکس این گروه را وبر گمراهی وضلالت میدارد این گروه را واختیار نمیکند خدا تعالی
از برای رسالت خود ونمیگزیند از بندگان خود کسی را که میداند که نافرمانی
خواهد کرد بخدا وانکار خواهد کرد پرستش کند شیطان را سوای او ص بپرستش او
وَاَنَّ الاِسلامَ غَيرُ الاِيمانِ وَكُلُّ مُؤمِنٍ مُسلِمٌ
وَلَيسَ كُلُّ مُسلِمٍ مُؤمِنًا وَلا يَسرِقُ السّارِقُ حِينَ يَسرِقُ
وَهُوَ مُؤمِنٌ وَلا يَزنِي الزّانِي حِينَ يَزنِي وَهُوَ مُؤمِنٌ
وَاَصحابُ الحُدُودِ مُسلِمُونَ لا مُؤمِنُونَ وَلا كافِرُونَ
وَاَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لا يُدخِلُ النّارَ مُؤمِنًا وَقَد وَعَدَهُ
الجَنَّةَ وَلا يُخرِجُ مِنَ النّارِ كافِرًا وَقَد اَوعَدَهُ
النّارَ وَالخُلُودَ فِيها وَلا يَغفِرُ اَن يُشرَكَ بِهِ وَيَغفِرُ ما
دُونَ ذٰلِكَ لِمَن يَشاءُ وَمُذنِبُونَ اَهلِ التَّوحِيدِ

النَّارَ وَيَخْرُجُونَ مِنْهَا وَالشَّفَاعَةُ جَائِزَةٌ لَهُمْ وَاَنَّ
الدَّارَ لَهُمْ وَاَنَّ الدَّارَ لَهُمْ دَارُ تَقِيَّةٍ وَهِيَ دَارُ
الْاِسْلَامِ لَا دَارُ الْكُفْرِ وَلَا دَارُ الْاِيمَانِ وَالْاَمْرُ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاجِبَانِ اِذَا اَمْكَنَ
وَلَمْ يَكُنْ خِيفَةٌ عَلَى النَّفْسِ ش یعنی حدیث هدایت تاسیس صریح
است در رد جماعتی که اسلام و ایمان را یک چیز میدانند و مراد از اسلام
در کلام امام علیه السلام در اسلام گفتن کلمه طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ هر چند قایل این کلمه معتقد بخلافت بلا واسطه
حضرت امیر المومنین علیه السلام و امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نباشد
چنانکه سابقا از کلام امام علیه السلام در بیان حقیقت اسلام مستفاد شده
یعنی بدرستی که اسلام غیر ایمان است و هر مومن مسلم است و نیست هر مسلم مومن
و دزدی نمیکند دزد در وقتی که دزدی میکند حال آنکه آن دزد مومن باشد
و زنا نمی کند زانی وقتی که زنا میکند و حال آنکه آن زانی مومن باشد تا بقای
وصف ایمان این کارها صادر نمیشود زیرا که در معنی ایمان عمل بارکان و

یعنی دزد مومن

واجبات

واجبات از کبایر و عدم اصرار بر صغایر معتبر است چنانکه اصلی که پیش ذکر میشود افاده
آن معنی میکند و اصحاب حدود یعنی مسلمانانیکه بسبب ارتکاب بعضی معاصی سزاوار
حد شده اند مسلمانانند نه مومن اند و نه کافر اند و بدرستیکه خدای عز و جل در نمی
آرد در آتش دوزخ هیچ مومنی را و حال آنکه وعده کرده است او را بهشت
و بر نمی آرد از آتش دوزخ هیچ کافری را و حال آنکه وعده کرده است او را آتش
دوزخ و خلود و دوام در آتش دوزخ و نمی آمرزد و در نمی گذرد خدا از اینکه
شرک آرند با او و می آمرزد سوای شرک هر گناه صغیره و کبیره که باشد بهر کس که میخواهد
و گناهکاران اهل توحید که مسلمانان اند در می آیند در آتش دوزخ و بر می آیند
از آن و شفاعت انبیا و ائمه علیهم السلام و مومنین و طفلهای پیش رو ایشان
جایز است اهل توحید را و بدرستیکه دار تقیه اهل اسلام را دار اسلام و بلاد
اسلام است نه دار کفر نه دار ایمان و امر بمعروف و نهی از منکر هر دو واجب اند
هرگاه ممکن باشد امر و نهی یعنی گمان تاثیر داشته باشد و ترس از ضرری بر نفس
از جهت امر و نهی نداشته باشد ص وَالْاِيمَانُ هُوَ اَدَاءُ الْاَمَانَةِ
وَالْاِجْتِنَابُ جَمِيعِ الْكَبَائِرِ وَهُوَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَاِقْرَارٌ

بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَالتَّكْبِيرُ فِي الْعِيدَيْنِ وَاجِبٌ
فِي الْفِطْرِ دُبُرَ خَمْسِ صَلَوٰةٍ وَيُبْدَأُ بِهِ فِي دُبُرِ صَلَوٰةِ الْمَغْرِبِ
لَيْلَةَ الْفِطْرِ وَفِي الْأَضْحَى فِي دُبُرِ عَشْرِ صَلَوٰةٍ يُبْدَأُ بِهِ
الظُّهْرَ يَوْمَ النَّحْرِ وَبِمِنًى فِي دُبُرِ خَمْسَ عَشْرَةَ وَالنُّفَسَاءُ لَا
تَقْعُدُ عَنِ الصَّلَوٰةِ أَكْثَرَ مِنْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا فَإِنْ طَهُرَتْ
قَبْلَ ذٰلِكَ صَلَّتْ وَإِنْ لَمْ تَطْهُرْ حَتَّى جَاوَزَتْ ثَمَانِيَةَ
عَشَرَ يَوْمًا اِغْتَسَلَتْ وَعَمِلَتْ مَا يَعْمَلُ الْمُسْتَحَاضَةُ ش

صلوة

بدانکه چون سوال از حقیقت اسلام و از حقیقت ایمانست و بقرینه ایراد
وصیغه فصل میان مبتدا و خبر که افاده حصر مبتدا در خبر میکند ظاهر شد که
حقیقت ایمانی نیست مگر ادای امانت و اجتناب جمیع کبایر و در ضمن جمیع کبایر اگر چه
خیانت هم هست که اجتناب از ان متضمن ادای امانت است لیکن تصریح بادای
امانت و تقدیم ان در ذکر میتواند بود که برای مزید مبالغه در امر بادای امانت
بهر فاجر و کافر و مومن و مسلم باشند تا رفع شود شبهه این که اذن در تصرف
مال کافر حربی و مانند او عموما موی بجواز خیانت در امانت اوست و مشهور

بیان فقها استحباب تکبیر است بعد از چهار نماز عید فطر و بعد از پانزده نماز عید قربان
و این حدیث بدلالت تاسیس و اکثر روایات دیگر بلفظ وجوب صادر شده و صورت
تکبیر اینست اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى مَا
هَدٰينَا و در عید قربان این لفظ را زیاد کند اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى مَا
رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ و مشهور میان فقها انست که اکثر مدت
نفاس اکثر مدت حیض است که ده روز است و اگر خون از ده روز بگذرد
عمل مستحاضه کند و عبادات و کارهای که زن طاهره میکند بکند و این حدیث
صریح است درین که تا هژده روز صاحب حدث و نفاس است و از عبادات
ممنوع است یعنی حقیقت ایمان منحصر است در ادای امانت ~~و در ادای امانت~~
و در اجتناب جمیع کبایر و ان حقیقت ایمان معرفت نفس است ثلبیک سلک
زایل نشود از دل و اقرار معرفت قلبی است بزبان و عمل است بارکان بجمیع
اوامر و نواهی که پیغمبر ان خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین امر بان یا نهی
از ان نموده اند و تکبیر در عید واجبست در عید فطر بعد از پنج نماز و ابتدا کند بان
تکبیر در عقب نماز مغرب شب فطر و در عید قربان بعد از ده نماز و ابتدا کند با ان تکبیر

در عقب نماز ظهر روز نحر و هر کس که در روز نحر ماسک نباشد تکبیر بگوید بعد از
پانزده نماز و ابتدا از همان نماز ظهر روز نحر بکند و زنی که بر اید ترک کند نماز
بیشتر از هژده روز پس اگر آن پاک شد از خون نفاس پیش از هژده روز
نماز میگذارد و اگر پاک نشد تا وقتیکه تجاوز کند از هژده روز غسل میکند و
نماز میگذارد و بعمل می آورد آنچه زن مستحاضه در خون استحاضه یعنی بعد از هژده
روز این خون نفاس نیست بلکه استحاضه است و عمل استحاضه باید بجا آورد
و نماز گذارد ص وَنُؤْمِنُ بِعَذَابِ الْقَبْرِ وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَالْبَعْثِ
بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْمِيزَانِ وَالصِّرَاطِ ش و ایمان آورده ایم ما بعذاب
قبر و ایمان آورده ایم ما بسوال منکر و نکیر که بفرمان خدای عز و جل بعد از دفن
میت می ایند و از میت سوال میکنند از پروردگار معبود که با وی در زندگی
پرستش میکرد و از فرستادهٔ او بخلق و از امام و وصی بحق او و ایمان آورده ایم
ما بزنده گردانیدن خدا تعالی اموات را بعد از موت و ایمان آورده ایم ما بترازو
که خدا تعالی در آخرت از جهت سنجیدن اعمال نیک و بد خلق مقرر کرده و بصراط
که هر کس از آن که خدا تعالی صراط سالم گذرد به بهشت میرود و هر کس که پایش

میلغزد و در آتش جهنم می افتد ص وَالْبَرَاءَةُ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
آلَ مُحَمَّدٍ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِهِمْ وَسَنُّوا ظُلْمَهُمْ وَغَيَّرُوا سُنَّةَ
نَبِيِّهِمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْبَرَاءَةُ مِنَ النَّاكِثِينَ
وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ الَّذِينَ هَتَكُوا حِجَابَ رَسُولِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَكَثُوا بَيْعَةَ إِمَامِهِمْ وَأَخْرَجُوا
الْمَرْأَةَ وَحَارَبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَلُوا
الشِّيعَةَ الْمُتَّقِينَ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ وَاجِبَةٌ ش ظلمی که بر
آل محمد صلی الله علیه و آله رفته اوضح من ان یشرح و اشهر من ان یذکر است و
لیکن آنچه بعبارت حدیث است بر وجه احتصار مذکور می آید که اولین ظلمی که بر
آل محمد صلی الله علیه و آله رفته و بنا ظلم و ستم و در تمام امت محمدی صلی الله علیه و آله سرایت
کرده غصب خلافت حضرت امیر علیه السلام است که در قرآن مجید ایه يَا أَيُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ باتفاق مفسرین در تعیین
خلافت حضرت امیر علیه السلام است نازل شده و حضرت امیر علیه السلام از عدم انصار
و اعوان بعد از تجهیز و تکفین پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل هدایت موئل انزوا

متعلق

نموده‌اند وخلیفهٔ اول بعد از آنکه عقد بیعت از بعض مردم حاصل نمود از برای فراغ
از تشویش فتور و اختلال تکلیف بیعت بحضرت امیر المومنین علیه السلام نموده و از
ایشان که ابا و امتناع درین امر خطیر بظهور رسیده بقصد استیصال آن خاندان
مجد و اجلال برخلاف نص قرآنی بی اذن و بیخبر در خانه پیغمبر صلی الله علیه و
آله در آمده و بطلب حضرت امیر علیه السلام مردم را فرستاده و آتش در خانه پیغمبر
کشیده و حضرت امیر علیه السلام تا دست بشمشیر کرده بود که این جماعت از کثرت هجوم بر
آنحضرت دست یافته ریسمان در گردن آنحضرت علیه السلام کردند و دختر محمد صلی الله
علیه و آله حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام را که حایل شده بود میان حضرت امیر علیه السلام
و آن بدبختان آنقدر زدند که محسن جنینی را که در شکم مبارک آنحضرت بود انداخته
و بجور و ستم و جبر و قهر ما لا کلام دست بیعت از آنحضرت ستده و این جور و ستم که
بر خاندان آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودند و بدان بدعت سنت و طریقت راه
شرع خود و سایر اهل ضلالت نمودند اصل همه بدعتها و ضلالتهاست که دین
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سنت اسلام و ایمان آنحضرت را بدان جهت تغیر دادند
و دین اصل مراد از ظالمان اول و ثانی و پیروان و تابعان ایشان اند چه

آزرم نکردن از روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر روی آنحضرت در زندگی
آنحضرت نسبت هذیان و بهتان با آنحضرت در وصیتی که نزدیک بوقت رحلت میخواستند
که بنویسند تا دین اسلام از تغیر و تبدیل محفوظ بماند نمودند و در آن وقت منع وصیت
کردن و آتش کشیدن در خانه آنحضرت و تازیانه زدن بدختر پیغمبر صلی الله علیه
و آله تا وضع حمل سیدة النسا علیها السلام شده و ریسمان در گردن حضرت
امیر مومنان که داماد و ابن عم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود کردن و مخالفت بکتاب
الله بمنع میراث از حضرت سیدة النسا علیها السلام و غصب حق ایشان
نمودن و منظور نداشتن هبه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که باغ فدک را بحضرت سیدة
النسا علیها السلام بخشیده بودند کار ان دو نابکار بود و بغض و واجب است بیزار
بودن از جماعتی که ظلم کردند آل محمد صلی الله علیه و آله و قصد کردند اخراج و استیصال
آن خاندان مجد و اجلال را و سنت و طریقت خود ساختند ظلم آل محمد را صلی الله
علیه و آله و تغیر دادند سنت پیغمبر خدا را و واجبست بیزار بودن از جماعتی که
شکستند عهد و پیمان که پیغمبر خدا از آنها در امامت حضرت امیر علیه السلام
و بیعت و متابعت آنها با آنحضرت گرفته بود و بدان نقض عهد بدر رفتند از دین

همچنانکه تیر از کمان بدر میرود آنجماعتی که دریدند حجاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه
و آله بیغ شرم نکردند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و شکستند عهد و بیعت امام خود
که حضرت امیر علیه السلام باشد و برآوردند دختر حضرت پیغمبر خدا حضرت فاطمه زهرا
را علیها السلام از خانه از برای طلب حق و میراث خود که آنجماعت غصب
کرده بودند و محاربه کردند و شمشیر نمودند بحضرت امیر المومنین علیه السلام و کشتند
شیعیان متقی آنحضرت را رحمت خدا باد بر ایشان و لعنت خدا باد بر ظالمان
ص وَالبَرَاءَةُ مِمَّنْ نَفَى الاَخْيَارَ وَشَرَّدَهُمْ وَآوَى الطُّرَدَاءَ
اللُّعَنَاءَ وَجَعَلَ الاَمْوَالَ دُوْلَةً بَيْنَ الاَغْنِيَاءِ وَاسْتَعْمَلَ
السُّفَهَاءَ مِثْلَ مُعٰوِيَةَ وَعَمْرِو ابْنِ العَاصِ لَعِينَيْ رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالبَرَاءَةُ مِنْ اَشْيَاعِهِمُ الَّذِينَ حَارَبُوا
اَمِيرَ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَلُوا الاَنْصَارَ وَالمُهَاجِرِينَ
وَاَهْلَ الفَضْلِ وَالصَّلَاحِ مِنَ السَّابِقِينَ وَالبَرَاءَةُ وَمِنْ
اَهْلِ الاِسْتِبْشَارِ وَمِنْ اَبِي مُوسَى الاَشْعَرِيِّ وَاَهْلِ
وِلَايَتِهِ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ

صُنْعًا

~~صُنْعًا اُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَةِ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي~~
~~الحَيٰوةِ الدُّنْيَا~~ وَهُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
اُولٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَبِوِلَايَةِ اَمِيرِ
المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِقَائِهِ كَفَرُوا بِاَنْ لَقُوا اللهَ
بِغَيْرِ اِمَامَةٍ فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ القِيٰمَةِ
وَزْنًا وَهُمْ كِلَابُ اَهْلِ النَّارِ وَالبَرَاءَةُ مِنَ الاَنْصَابِ
وَالاَزْلَامِ اَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَالقَادَةِ الجَوْرِ كُلِّهِمْ اَوَّلِهِمْ
وَآخِرِهِمْ وَالبَرَاءَةُ وَمِنْ اَشْبَاهِ عَاقِرِ النَّاقَةِ اَشْقِيَاءِ
الاَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ وَمِمَّنْ يَتَوَلَّهُمْ ش بدانکه درین اصل بدر گرداند
سیوم امراد است چه طرد و قتل و اذلال و اخراج نیکوکاران اصحاب و
استیلای و شوکت و تسلط و استقلال بدکردارانی که مطرود و ملعون پیغمبر خدا
بودند کار آن نابکاران بود چنانچه در کتاب ملل و نحل و غیران از کتابهای
اهل سنت مسطور است که حضرت اباذر غفاری را از شهر مدینه بدر کرده و بربذه
فرستاد و حضرت عمار و ابن مسعود را تازیانه زد تا آنکه ابن مسعود بهمان ضرب

رخت حیات از دار فنا نوردیده در دار بقا بکشود و مصحف ابن مسعود را (رضی
الله عنه بسوخت و حکم و پسر مروان را که مطرود و ملعون پیغمبر خدا بودند و در
زمان خلیفهٔ اول و ثانی شفاعت استرجاع انها نموده و نه پذیرفته بودند در
عهد خلافت خود اینها را بمدینه رسانید و اینها را بشوکت و استقلال تمام
بر جور و ستم اهل اسلام مسلط گردانید و عبد الله ابی سرح که از راه بد عملی
و بد کرداری او حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله خونش را هدر کرده بود او را نزد
خود طلبیده بانواع مهربانی های خود نواخت و والی مصر کرد و عبد الله ابن
عامر را که مصدر فتنها و مظهر فسادها بود والی بصره ساخت و معاویه و
عمرو ابن عاص که هر دو مطرود و ملعون پیغمبر خدا بودند هر دو را سر هنگان لشکر
خود کرده معویه را والی شام نمود و عمرو ابن عاص را عامل کوفه گردانید و از
جور و ستم هر یک ازین اعمال خسران مآل رگ غیرت اهل اسلام بحرکت آمد و
او را با وزر و وبال به اسفل السافلین عذاب و نکال رسانیدند و
اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ اقتباس است و مراد ازان نصاری و دانایان
و راهبان و صاحبان شبهات و صاحبان رای و بدعت اند و در تفسیر علی

ابن ابراهیم

ابن ابراهیم مسطور است که این ایه در شان یهود نازل شده و مصداق مضمون
ان در امت محمد صلی الله علیه و اله خوارج اند و این ایه در کلام امام علیه السلام اقتباس
بان اخر این ایه چنین اُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ
لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ذَٰلِكَ
جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا
وظاهر اینست که قول امام علیه السلام و بولایت امیر المومنین علیه السلام
بعد از قول خدا بایات ربهم عطف تفسیر است بر ایات ربهم که مراد از ایات پرور
دگار ولایت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و همچنین قول امام علیه
السلام كَفَرُوا بِأَنْ لَقُوا اللهَ بِغَيْرِ إِمَامَتِهِ مفسر مراد است از قول
خدا تعالی وَلِقَائِهِ نصب بضم صاد و سکون صاد سنگی است که کفار در زمان
جاهلیت از اصنام اخذ میکردند و پرستش آن مینمودند و بران سنگ ذبح مینمودند
و ازلام تیرهای است که در زمان جاهلیت مدار امر و نهی بران
تیرها بوده و ظاهر اد اینجا مراد غاصبان خلافت اند که پیشوایان اهل ضلالت اند
و پیشوا اند بود که اینها تا انقراض دنیا که از اشیاع و اتباع غاصبان حق خلافت

[illegible]

وثمره آن شجره ملعونه اند مراد باشد و ظاهر امراد از اشقیاء عاقرین ناقه صالح
پیغمبر علیه السلام قاتلان و کشندگان ائمه هدی علیه السلام اند یعنی واجب است
بیزار بودن از جماعتی که اخیار و نیکوکاران امت پیغمبر صلی الله علیه و آله را
از شهر بدر کردند و در شهرها و بیابانها و صحراها گذاشتند مانند حضرت ابا ذر
که خلیفه ثالث او را از مدینه بدر کرده و در ربذه فرستاده و مانند عمار و
ابن مسعود که هر دو از صحابه بودند و خلیفه ثالث هر دو را تازیانه زد تا آنکه
ابن مسعود بهمان ضرب رخت حیات از دار فنا بدار بقا بکشید و مصحف او را
سوخت و جا دادند و در پناه و حمایت خود داشتند بدبختانی را که پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله آنها را از شهر بدر کرده بود و بر آنها نفرین و لعنت نموده مثل حکم بن
عاص و مروان پسر او و زکوة و خمس و غنایم و بیت المال را منقسم کردند میان
اغنیا و توانگران از خویشان خود که سبب علت و تسلط آنها شود و بیچارگان
و مستحقان را محروم داشتند و عامل این جمیع اموال کردند سفها و اشقیای
امت را که پرستش خدا گذاشته و اطاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ترک کرده
بفرمان شیطان جمیع مراسم شقاوت را در انقیاد و اطاعت هوا و هوس نفس

اماره

اماره بظهور رسانیدند مانند معویه و عمرو بن عاص که هر دو بدبخت را پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله لعنت و نفرین نموده و واجب بیزار بودن از دوستان
این جماعت آنچنان دوستانی که محاربت کردند و عداوت نمودند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را و درین محاربت کشته اند انصار و مهاجرین و اهل فضل و
صلاح از سابقین که یاوران و ناصران آنحضرت بودند و واجب بیزاری
از اهل هوس و خواهش نفس و بدعت و بیزاری از ابوموسی اشعری که
منافق بود و بیزاری از دوستان و انبازان آن که زیانکارترین مردمان شد
از روی کردار زشت و پلید خود آنچنان زیانکارانی که ضایع و باطل شد
سعی و اجتهاد ایشان در زندگانی دنیا بواسطهٔ کفر و غبار و نفاق و حال
آنکه آن زیانکاران گمان میکنند که آنها نیکو میکنند کار را که عبارت از نفاق
و عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله است آن زیانکاران اند که کافر شدند و انکار
نمودند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
انکار نمودند بلقای پروردگار خود یعنی کافر شدند با انکار ولایت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و بانکه ملاقات کنند پروردگار خود در روز جزا یعنی اعتراف

و اعتقاد امامت و خلافت حضرت امیر علیه السلام پس باطل شده است علمای
آنها که عبارت از اظهار اسلام باشند و ایمان به پیغمبر خدا پس ما نمیدانیم
ما از برای آنها یعنی از برای عملهای آنها یعنی از برای عملهای نیک آنها در
روز قیامت هیچ قدری که سنجیده شود در میزان اعمال پس آنها از ناکاران شد
که سکان اهل جهنم اند و واجبست بیزار بودن از انصاب و ازلام که پیشوایان
گمراهی اند و جور و ستم را از پی خود میکشند جمیع آنها و آخر آنها و واجبست
بیزار بودن از اشباه و امثال پی کنندگان ناقهٔ صالح پیغمبر علیه السلام اشقیای
اولین و آخرین که عبارت از کشندگان و قاتلان ائمهٔ هدا اند و واجبست
بیزار بودن از جماعتی که دوست میدارند این گروه اشقیای اولین و آخرین
را و راضی باشند بکردار پلید آنها ص وَالْوِلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالَّذِينَ مَضَوْا عَلَى مِنْهَاجِ نَبِيِّهِمْ وَلَمْ
يُغَيِّرُوا وَلَمْ يُبَدِّلُوا مِثْلَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَأَبِي ذَرِّ
الْغِفَارِيِّ وَالْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ وَعَمَّارِ ابْنِ يَاسِرِ
وَحُذَيْفَةَ ابْنِ الْيَمَانِ وَأَبِي الْهَيْثَمِ ابْنِ التَّيِّهَانِ وَ

سهل

سَهْلِ ابْنِ حَنِيفٍ وَعُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَأَبِي أَيُّوبَ
الْأَنْصَارِيِّ وَخُزَيْمَةَ بْنِ الثَّابِتِ ذِي الشَّهَادَتَيْنِ وَ
أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَمْثَالِهِمْ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ
الْوِلَايَةُ لِأَتْبَاعِهِمْ وَأَشْيَاعِهِمْ وَالْمُهْتَدِينَ بِهُدَاهُمْ
وَالسَّالِكِينَ مِنْهَاجِهِمْ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ ش و واجب است محبت
دوستی داشتن و نصرت و یاری کردن مر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه
السلام را و واجب است دوستی داشتن و نصرت نمودن بجماعت که گذشتند
براه راست روشن و سنت پیغمبر خود و تغییر ندادند و تبدیل نکردند سنت و شرع
او را مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر
و حذیفه بن الیمان و ابی الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عباده بن
الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمه بن ثابت و ابی سعید خدری و مانند
اینجماعه که بر عهد و پیمان خود ثابت قدم بودند و دین و شرع نبی خود را تحریف
و تبدیل ننمودند و واجب است محبت و دوستی داشتن و یاری نمودن مر تابعان
اینجماعه را و واجب است دوست داشتن و نصرت و اعانت نمودن بجماعتی که

هدایت یافتند برهنمای ایشان و رفتند براه ایشان خشنودی خدا تعالی باد
برایشان وَتَحْرِيمُ الْخَمْرِ قَلِيلِهَا وَكَثِيرِهَا وَتَحْرِيمُ كُلِّ
شَرَابٍ مُسْكِرٍ قَلِيلُهُ وَكَثِيرُهُ وَمَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ
وَكَثِيرُهُ حَرَامٌ وَالْمُضْطَرُّ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ لِأَنَّهَا يَقْتُلُهُ
وَتَحْرِيمُ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ وَكُلِّ ذِي
مِخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ وَتَحْرِيمُ الطِّحَالِ فَإِنَّهُ دَمٌ وَتَحْرِيمُ
الْجِرِّيِّ مِنَ السَّمَكِ وَالطَّافِي وَالْمَارِ مَاهِي وَالزِّمِّيرِ
وَكُلِّ سَمَكٍ لَا يَكُونُ لَهُ فَلْسٌ ش بقرینه تعلیل ظاهر نیست
که اضطرار شرب خمر نظر بتداوی باشد نه نظر بتهدید و بوعید مردم و ظاهر از تعلیل
اینست که نفعی که از دوا توقع باشد مؤمن را از خمر حاصل نمیشود و گناهش بسیار است
پس گویا میکشد او را ظاهر اینست که تعبیر از عدم نفع عاجل و از عقاب آجل
بلفظ قتل بر سبیل مجاز است و میتواند بود که لفظ قتل حقیقت باشد زیرا که
بخوردن شراب میرد شراب خوار یعنی واجب است ترک نمودن و حرام دانستن
خمر که از انگور می آید قلیل آن و کثیر آن و واجب است حرام دانستن هر شراب
که

که مسکر و بیهوش آورد و عقل را زایل کند قلیل آن و کثیر آن و هر چیز که عقل را
زایل کند و بیهوش آرد کثیر آن پس قلیل آن و کثیر آن حرام است و آنکه
مضطر شود نظر بتداوی بخوردن خمر را زیرا که آن خمر میکشد او را و واجب است ترک
کردن و دانستن هر حیوانیکه صاحب دندان نیشتر از جنس سباع باشد یعنی آلت
و حرام
گزیدگی او در زندگی او دندان باشد همچو شیر و پلنگ و یوز و گرگ و روباه
و کفتار و شغال و خرگوش و سگ و گربه و خوک و تمامی حشرات همچو مار
و کژدم و موش و سوسمار و سنگ پشت و خارپشت و سنجاب و خر و جعل
واجب است ترک کردن و حرام دانستن هر صاحب چنگال از جانوران
که در حالت پریدن پر راست او بیشتر باشد از او از پریدن و آنچه در
شکم او سنگدان نباشد و دانه دان که در نشیب حلق میباشد نداشته
باشد و خار بزرگ کج بر پای او نباشد همچو باز و چرغ و عقاب و شاهین
و باشه و کرکس و بوم و جغد و کلاغ و باشه و سیاه و طاوس و شپره و واجب
است ترک کردن و حرام دانستن جری و طافی و مار ماهی و زمیر که از
اقسام ماهی است حرام است هر ماهی که فلس نداشته باشد ض وَاجْتِنَابُ

الکبائر وهی قتل النفس التی حرّم الله عزّ وجلّ والزنا
والسرقة وشرب الخمر وعقوق الوالدین والفرار
من وأکل مال الیتیم ظلماً وأکل المیتة
والدم ولحم الخنزیر وما اُحلّ به لغیر الله من غیر
ضرورة وأکل الربوا بعد البیّنة والسحت و
المیسر وهو القمار والبخس فی المکیال والمیزان
وقذف المحصنا واللواطة وشهادة الزور والیأس
من روح الله والامن من مکر الله والقنوط من
رحمة الله ومعونة الظالمین والرکون الیهم والیمین
الغموس وحبس الحقوق من غیر العسر والکذب و
الکبر والاسراف والتبذیر والخیانة والاستخفاف
بالحج والمحاربة لاولیاء الله والاشتغال بالملاهی
والاصرار علی الذنوب ش گناه کبیره گناهیست که واجب
کرده است خدا تعالی در برابر آن گناه آتش جهنم را و اصرار بر گناه

صغیره

صغیره است که استغفار آن گناه نکند و با نفس خود حرف توبه از آن گناه نزند یعنی
واجبست اجتناب کردن گناهان و گناه کبیره چنانچه درین حدیث هدایت تأسیس
ضبط شده سی و دو است اول قتل نفس بغیر حق که خدا تعالی از احرام است دوم
زنا سیوم دزدی چهارم خوردن خمر بغیر چیزی که مسکر و مزیل عقل است اعم
از آنکه بوزه یا فقاع یا شراب که از انگور بعمل آورده باشند یا از جو و تمر و زبیب
و عسل پنجم کارهائیکه موجب عقوق والدین و نارضامندی آنها باشد ششم
گریختن از لشکر اسلام که بدعوت امام حاضر شده باشد هفتم خوردن مال یتیم بظلم
هشتم خوردن حیوان خود مرده که ذبح نکرده باشند او را نهم خوردن خون
دهم خوردن گوشت خنزیر یازدهم خوردن حیوان ماکول اللحم که بنام خدا
ذبح نکرده باشند دوازدهم خوردن ربوا بعد از بینه یعنی بعد از آنکه در قرآن
در قرآن نص بحرمت آن شده باشد سیزدهم خوردن سحت است و در تفسیر
علی ابن ابراهیم تعبیر کرده است سحت را با جره که در عمل اجرت در صنعت
ادوات لهو و لعب مثل ساختن لعبتهای قمار و شطرنج و نرد و ساز طنبور
و سایر آلات لهو و اخذ ثمن میته و ثمن کلبها و مهر زانیه و اجره کاهن و

۱۰۵ رشوت یعنی اخذ کردن قاضی در احکام شرع اجره را و در فتوای احکام شرع
چهاردهم باختن قمار پانزدهم کم کردن در ترازو و پیمانه شانزدهم قذف محصنات
یعنی دادن دشنام و افترا زنا نمودن بر زنانیکه شوهردار باشند هفدهم
لواطه نمودن هیجدهم گواهی دادن بدروغ نوزدهم ناامید شدن از رحمت
خدا با وجود ایمان و عمل صالح بیستم ایمن بودن از مکر خدا از عقوبت خدا
که در اصرار بر معاصی و عدم استغفار و توبه از آن معاصی با آن عقوبت کند
بیست و یکم معونت و یاری ظالمان بیست و دویم محبت و دوستی و میل کردن
بآنها بیست و سیوم سوگند دروغ خوردن بیست و چهارم حبس کردن حقوق
مردم و انکار کردن آن با وجود تیسر و عدم عسرت بیست و پنجم دروغ
گفتن بیست و ششم تکبر نمودن بیست و هفتم اسراف نمودن بیست و هشتم
خیانت کردن بیست و نهم استخفاف نمودن حج و سهل انگاشتن و ترک
حج در وقت وجوب آن و بی مانع شرعی مکث کردن و مماطله نمودن در
بجا آوردن آن سی ام دشمنی نمودن و جنگ کردن بدوستان خدا که سالکان
راه شرع اویند سی و یکم شغلی نمودن بملاهی یعنی بکارهای بیهوده مانند ساز

و اصناف

۱۰۶ و اصناف ساز و آواز شکار سی و دویم اصرار کردن بر گناهان صغیره و
توبه نکردن و استغفار ننمودن در وقت ارتکاب بآن و حقیر شمردن
آن معصیت که هر چند صغیر باشد استحقار آن کبیره است و در بعضی
روایات از گناهان کبیره شمرده اند اشراک یعنی شرک آوردن بخدا و نصرت
بعد از هجرت و مراد بآن ظاهرا مرتد شدن است بعد از اسلام کتمان شدن
و ترک نماز عمدا و ترک هر چیز که واجب کرده است خدا عز و جل از او شکستن
عهد و پیمان شرعی و قطع رحم و حقیر شمردن اولیاء الله والسلام علی من اتبع الهدی
وَالصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ عَلیٰ حَبِیبِهِ وَنَبِیِّهِ وَرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ
خَیْرِ الْوَرٰی وَآلِهِ وَعِتْرَتِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ وَسَلَّمَ
کتب بعون تَسْلِیماً دَائِماً اَبَداً کَثِیراً کَثِیراً کَثِیراً الرضا علیه السلام
تمام شد بعون الله تبارک و تعالی